

# نقد و بررسی کتاب شرح شادی آبادی بر قصاید خاقانی

۲۴۷-۲۹۰

**چکیده:** دشواری صفتی است که همواره به دیوان و قصاید خاقانی نسبت داده شده و برای تحلیل آن از دیرباز شروخی به رشتهٔ تحریر درآمده است. یکی از شروح کهن این دیوان، شرح شادی آبادی است که از ارزش علمی درخور توجهی نیز برخوردار می‌باشد. اخیراً برای اولین بار این شرح به همت خسرو شهابی تصحیح و منتشر شده است. با وجود تلاش مصحح، به دلیل عدم پابندی به اصول و موازین تصحیح علمی و انتقادی، کاستی‌ها و ایرادات مختلف و متعددی در متن دیده می‌شود. در این مقاله به تبیین و تشریح این اشکالات می‌پردازیم.

**کلیدواژه:** خاقانی، دیوان، شرح، شادی آبادی، خسرو شهابی.

شادی آبادی، محمد بن داود، (۱۳۹۸)، شرح شادی آبادی بر

قصاید خاقانی، تصحیح خسرو شهابی، چاپ اول، تهران:

مشق شب.

## Review of the Shadiabadi Commentary on Khaghani's Poems

Saeed Mahdavifar

**Abstract:** Difficulty is a feature that has always been attributed to Khaghani's poems, and since old times, various commentaries have been written for their analysis. One of the ancient commentaries of this divan is the one by Shadiabadi, which also has a remarkable scientific value. Recently, for the first time, this commentary has been edited and published by Khosrow Shahabi. Despite the efforts of the editor, due to the lack of observing the principles and standards of scientific and critical editing, various shortcomings and flaws can be seen in the text. In this article, we will explain these problems.

**Keywords:** Khaghani, Divan, Shadiabadi commentary, Khosrow Shahabi.

دراسة نقدية لكتاب شرح الشادي آبادي لقصائد الخاقاني  
سعيد مهدي فر

الخلاصة: الصعوبة هي الصفة التي غالباً ما يوصف بها ديوان الخاقاني وما فيه من القصائد، وقد كتبت العديد من الشروح منذ القديم لتحليل هذه القصائد وتفسيرها. ومن الشروح القديمة لهذا الديوان هو شرح الشادي آبادي، والذي يمتاز بقيمته العلمية الكبيرة. وقد صدر هذا الشرح أخيراً ولأول مرة مطبوعاً ومصححاً من قبل خسرو شهابي. ورغم الجهد الذي بذله المصحح إلا أنه وبسبب عدم التزامه بقواعد التحقيق وموازينه العلمية والنقدية، فإنه يُلاحظ وجود عددٍ من التناقض والإيرادات المختلفة والمتعددة في هذه الطبعة. والمقالة الحالية تعمل على تأشير وتشرح هذه الإشكالات. المفردات الأساسية: الخاقاني، الديوان، الشرح، الشادي آبادي، خسرو شهابي.

پیشکش به دکتر رسول جعفریان  
که بی تدبیر او این جستار نوشته نمی شد.

## مقدمه

یکی از شروح مهم و برجسته اشعار خاقانی، شرحی است که محمد بن داود بن محمد شادی آبادی به رشته تحریر درآورده است. وی از اهالی شادی آباد (ماندو) بود و در قرن نهم می زیست و دهه های نخست سده دهم را نیز درک کرد. شادی آبادی همچنین شرحی بر اشعار انوری نوشته و ظاهراً واژه نامه ای نیز موسوم به مفتاح الفضلاء تألیف کرده است.<sup>۱</sup> شرح انوری را به درخواست ناصرالدین خلجی<sup>۲</sup> و گزارش اشعار خاقانی را بنا بر درخواست دوستان خود نگاشت.<sup>۳</sup> هدف وی حل اشعار مشکل و معضلات قصاید شاعر بوده است. تاریخ نگارش این کتاب مشخص نیست، ولی بنا بر قراینی در سال های پختگی شارح نوشته شده، آنگاه که اشعار استادان سلف را خوانده و بر غوامض معانی آن ها اطلاع یافته است.<sup>۴</sup> همین تتبع و تأمل در کنار تبحروی در لغت شناسی، سبب ساز تألیف شرحی مفید شده است. قطعاً کوشش شادی آبادی با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی، اثری مقبول است. این شرح را باید یک نمونه تحقیقی کهن به شمار آورد، زیرا نه تنها آگاهی های شارح چشمگیر است، بلکه ساختاری نیز که وی برای گزارش دیوان خاقانی به کار برده، ساختاری محققانه است. شادی آبادی نخست واژگان و تعابیر را تحلیل می کند و سپس به ذکر اشارات، معانی و ماحصل ابیات می پردازد و در پایان معمولاً از صناعات بدیعی و صور خیال یاد می کند. وی از اشارات خاقانی غافل نبوده و جز در دو سه حوزه چون جغرافیا و ادیان کهن، در سایر زمینه ها عموماً به پشتوانه های فرهنگی خاقانی دست یافته است. شارح با طریق غریب شاعر آشنایی داشته و بر شماری از تعمدات هنری پیدا و ناپیدای وی اشراف پیدا کرده است.

از شرح شادی آبادی دستنویس های نسبتاً زیادی موجود است.<sup>۵</sup> سال ها پیش نیز در قالب پایان نامه دوره کارشناسی ارشد، نخست در دانشگاه تربیت مدرس<sup>۶</sup> و سپس در دانشگاه شیراز<sup>۷</sup> تصحیح

۱- با توجه به تحلیل شایسته واژگان و تعابیر در شرح وی بر اشعار خاقانی، انتساب چنین اثری بدو پذیرفتی است. صاحب فرهنگ نظام تألیف این واژه نامه را به سال ۸۷۳ ق می داند (داعی الاسلام، ۱۳۶۲: ۵؛ ج ۱ / ۱۱).

۲- بنگرید به: عسکری و دیگران، ۱۳۹۵: ۸۶.

۳- در مقدمه کتاب بدین امر چنین اشاره کرده است: «به التماس بعضی از احباب که انیس پرده خلت و جلیس حجره خلوت بودند... شرح بعضی ابیات مشکله قصاید و اشعار معضله دیوان افضل الفضلاء... مسوده گردانید (ص ۵۶).

۴- «و بر غوامض معانی دقیق قصاید و اشعار استادان سلف مطلع گشت...» (ص ۵۶). بر این اساس می توان گفت که تألیف این شرح بعد از مفتاح الفضلاء و شرح مشکلات انوری بوده است.

۵- دور نیست که یکی از عوامل این امر پیراستگی آن باشد. این در حالی است که از شرح وی بر اشعار انوری نسخ کمتری دیده می شود.

۶- به کوشش فیروز فاضلی روشنده و با راهنمایی سید ضیاء الدین سجادی در سال ۱۳۷۰.

۷- این تصحیح به همت چهار تن از دانشجویان دانشگاه شیراز با راهنمایی جعفر مؤید شیرازی در سال ۱۳۷۳ به فرجام رسیده است.

شد، اما هیچ‌گاه به صورت کتاب در اختیار علاقه‌مندان قرار نگرفت. اثر حاضر که به کوشش خسرو شهابی تصحیح و برای اولین بار منتشر شده، تلاشی درخور احترام است که شوربختانه با اصالت علمی همراه نشده است. مصحح به موازین علمی تصحیح انتقادی متون پایبند نبوده و همین امر کاستی‌های متعدد و گوناگونی را به شرح تحمیل کرده، به گونه‌ای که تصحیح مجدد آن بر پایه‌ی نسخ معتبر و براساس موازین علمی امری بایسته و اجتناب‌ناپذیر است. ما در این جستار به تبیین و تحلیل برخی از ایرادات اساسی این تصحیح می‌پردازیم تا این ضرورت عیان شود. برای نیل به این مقصود در بخش نخست مقاله ملاحظات کلی‌ای در باب شیوه تصحیح و بایسته‌های پیرایش چنین متنی داشته‌ایم، این مباحث در چند محور عمده به همراه شواهد و مستندات علمی و تحقیقی ارائه شده است. در بخش دوم نیز به تصحیح نمونه‌های بیشتری از ضبط‌های نادرست متن پرداخته‌ایم.

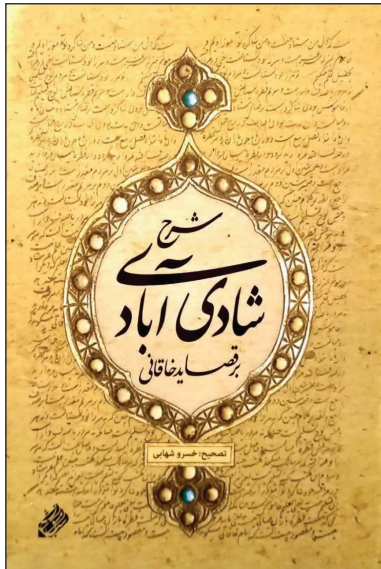
## الف. ملاحظات کلی

در نقد تصحیح شروح کهن می‌توان دو محور عمده را مورد تأمل قرار داد، یکی تصحیح و دیگری شرح. در محور نخست به بررسی موازین تصحیح علمی و انتقادی می‌پردازیم و در محور دوم ویژگی‌هایی را که کمابیش اختصاص به این دسته متون دارد، مورد توجه قرار می‌دهیم.

## ۱. تصحیح

### ۱-۱. نسخ

می‌دانیم که یکی از شروط تصحیح علمی، جستجوی شایسته نسخ و تعیین درجه اعتبار و بهره‌گیری مناسب آن‌هاست. متأسفانه عدم تفحص در باب نسخ اصیل و تکیه بر نسخه‌های متوسط و بعضاً کم‌ارزش از مهم‌ترین کاستی‌های اثر حاضر است. تقریباً از نسخه یا نسخ طراز اولی به طور مستقیم در این تصحیح بهره گرفته نشده و تنها به برخی دستنویس‌های دم‌دست بسنده شده است. اعتبار این نسخ چنان بوده که مصحح خود می‌نویسد: «از آنجا که هیچ یک از نسخه‌ها به دلایل مختلف مانند: کسری‌ها، افتادگی‌ها، سهو نساخان و... ظرفیت قرار گرفتن به عنوان نسخه اساس را نداشت، تصحیح به صورت التقاطی انجام گرفت. به این ترتیب که به منظور دسترسی به نسخه‌ای منقح و کامل و در عین حال قابل اعتماد، همه نسخه‌ها استفاده شده است. خلاصه اینکه تصحیح حاضر حاصل مجموع همه نسخه‌هاست» (ص ۱۷ و ۱۸؛ رک: ص ۳۱ و ۳۲). قطعاً چنین رویکردی در تصحیح علمی بسیار خطرناک خواهد بود، چنانکه مصحح بسیاری از برافزوده‌های کاتبان را حتی بدون قرار دادن در قلاب یا کروش [ ] به متن افزوده است. این در حالی است که از شرح شادی آبادی به عنوان اثری هندی، نه تنها در خارج<sup>۱</sup> بلکه در ایران نیز نسخی متعددی موجود است. حداقل می‌بایست نسخ اخیر مورد بررسی قرار می‌گرفت و از میان آن‌ها چند نسخه معتبرگزینش می‌شد.



مصحح در پیش‌گفتار بیان می‌کند که سال‌ها پیش دو نسخه از این شرح را رونویسی و مقابله کرده، نسخی که متعلق به کتابخانه مجلس بوده است. سپس به یاری دوستی شمار نسخ به نه دستنویس می‌رسد و براساس این تعداد و علی‌رغم اختلاف بسیار آن‌ها با تلاشی شبانه‌روزی مقابله و تصحیح شرح شادی آبادی را به پایان می‌رساند (ر.ک: ص ۱۷). نخستین نسخه‌ای که به معرفی آن پرداخته شده (نسخه الف)، دستنویس شماره ۱۴۲۰۴ کتابخانه مجلس است که از نظر اعتبار، نسخه‌ای متوسط قلمداد می‌شود. در پایان افتادگی دارد و تاریخ کتابت آن مشخص نیست. ولی نشانه‌ها از متأخر بودن آن حکایت دارد. همچنین این نسخه نگاشته فردی شیعه مذهب بوده و این به وضوح از لعنی که در حق ابوبکر، عمر، عثمان (ب) ۱۵۶) و برخی از امامان اهل سنت روا داشته (ب ۲۴) عیان است، حال آنکه مسلم است که شادی آبادی از اهل سنت (ر.ک: ص

۴۶۸، ۴۶۹ و ۴۶۶) (ظاهراً شافعی مذهب) بوده و حتی خاقانی را نیز شافعی مذهب خوانده است (ص ۲۴۴). این دیدگاه‌های ایدئولوژیک، یکی از عوامل مهم تحریف متون است و مصحح باید با نهایت دقت آن‌ها را بررسی کند.

دومین نسخه، دستنویس شماره ۱۱۱۳ کتابخانه مجلس است که با علامت اختصاری «ب» از آن استفاده شده است. تاریخ کتابت آن ۱۲۶۱ ق است و تمامی متن به یک خط نیست. کاتب شیعی مذهب است و برخی از خلفا را با القابی و عباراتی چون «امیرالمفسدین»، «زندیق» و «علیه اللعنه» یاد کرده است (ر.ک: ص ۱۵۰). نسخه سوم یا «ج» نیز متعلق به کتابخانه مجلس (با شماره ۴۱۲) است. این دستنویس اگرچه از دو نسخه پیشین بهتر است، ولی اعتبار متوسطی دارد و در موارد خاص تقریباً ضعیف است. کتابت آن به سال ۱۲۳۸ صورت گرفته و ترتیب اوراق آن مشوش است. نسخه چهارم یا «د» تاریخ کتابت ۱۰۳۰ (؟۱۰۳۵) دارد و برخی ضبط‌های اصیل را حفظ کرده است، اما مصحح شواهدی دال بر افتادگی‌های متعدد آن ارائه کرده و متذکر شده است که برخی از قصاید و ترکیب‌بندها را ندارد (ص ۳۷ و ۳۸). نسخه پنجم یا «س» بخشی از یک جنگ به شماره ۱۳۷۴۳ در کتابخانه مجلس است که با وجود برخی ضبط‌های خوب و اعتبار و قدمت نسبی،<sup>۹</sup> افتادگی دارد. نسخه ششم یا «ص» با شماره ۱۵۲۳ / ف در کتابخانه ملی نگهداری می‌شود. احتمال داده شده که از قرن دهم باشد و در بردارنده اشعاری است که در هیچ یک نسخ نیامده است. متأسفانه در نسخه بدل ذکری از این نسخه نرفته است.

۹- در فهرست کتابخانه مجلس (ج ۳۷: ص ۲۷۹ و ۲۸۰) از قرن دهم دانسته شده است.

نسخه هفتم یا «ل» به شماره ۲۰ / ف کتابخانه ملی در جمادی الثانی ۱۰۳۲ کتابت شده است. این دستنویس اگرچه افتادگی‌هایی دارد، ولی از نسخ کامل و درخور توجه است. ظاهراً مصحح چندان بدان التفات نکرده و اختلافات آن را نیز در نسخه بدل‌ها نیاورده است. نسخه هشتم یا «م» متعلق به کتابخانه مجلس (شماره ۱۵۶۴۷) است. این نسخه تاریخ ۱۲۳۷ ق را دارد و با وجود برخی افتادگی‌ها و پایان ناقص، در برخی موارد ضبط‌های اصیل را رعایت کرده است. اختلافات این نسخه نیز در نسخه بدل ذکر نشده است. آخرین نسخه یا دستنویس «و» به شماره ۵۶۹۷ متعلق به کتابخانه مجلس است، این نسخه قرابت بسیاری به نسخه پیشین دارد و از آن دوازده سال متأخرتر است، یعنی تاریخ کتابت ۱۲۴۹ ق در آن دیده می‌شود. از این رو دور نیست رونویسی از همان نسخه باشد. مصحح به ذکر اختلافات این نسخه نیز اهمیتی نداشته است. در حقیقت مصحح تنها از چهار نسخه (الف، ب، ج و د) بهره برده و بقیه نسخ، تنها در مواردی خاص بررسی شده است (ر.ک: ص ۱۸). تأمل در برخی از این دستنویس‌ها نشان داد که قطعاً بهره‌وری بیشتر از آن‌ها می‌توانست از اغلاط و کاستی‌ها این تصحیح بکاهد.

می‌بینیم که مصحح منحصرأً به برخی از نسخ کتابخانه مجلس و ملی توجه داشته و متأسفانه در بهره‌گیری از همین نسخ نیز از لغزش دور نمانده است. در حقیقت نه تنها نسخ چندان معتبری گزینش نشده، بلکه حتی از این نسخ نیز به نحو احسن استفاده نشده است، زیرا نسخ کتابخانه ملی توجه بیشتری می‌طلبید. این در حالی است که نسخ خوبی از این شرح در ایران موجود است. برای مثال نسخه شماره ۱۸۰ کتابخانه مجلس، از نسخی است که قطعاً در پیراستن متن و ارائه تصحیح بهتر مؤثر است. این نسخه در آغاز یک صفحه افتادگی دارد، در پایان نیز چند برگ محدود را ندارد که شرح برخی از اشعار ترکیب بندهاست. شمار اوراق آن به ۴۱۵ صفحه می‌رسد. خوشبختانه این افتادگی محدود با اصالت شایان ذکر نسخه همراه بوده است. این اصالت در بردارنده مواردی چون ثبت صورت اصیل واژه‌ها، وفادار بودن به متن اصلی و عدم دستبردها و تحریف‌های مختلف کاتبان است. نسخه مذکور را از قرن ده و یازده دانسته‌اند.<sup>۱۰</sup>

و اما نسخه ارزشمند دیگری که در ایران وجود دارد، دستنویس شماره ۲۴۶۱ دانشگاه تهران است. فردی به نام محمد فاضل فرزند محمد شفیع کتابت این نسخه را به تاریخ یکشنبه بیست و ششم رمضان سال ۱۱۱۰ ق (سال جلوس اورنگ زیب، "چهل و سه") در شهر احمدآباد به پایان برده است. این کاتب چنانکه از استنساخش برمی‌آید فردی دانشور بوده، کتابت نسخه را با دقت انجام داده و اگر افتادگی یا اصلاحی بوده آن را در حاشیه ذکر کرده و به نظر می‌رسد استنساخ را از روی نسخه پاکیزه و معتبری انجام داده است. وی هندی است و به خوبی از عهده ثبت صورت اصیل واژگان هندی

برآمده است. این یکی از ارزش‌های ویژه نسخه حاضر است، زیرا یکی دشواری‌های چنین شرحی، رسیدن به ضبط اصیل واژه‌های هندی است. برگ نخست دستنویس از بین رفته، این برگ قاعدتاً چند سطر از مقدمه را در برمی‌گرفته است، ولی خوشبختانه در پایان افتادگی ندارد. در این نسخه شرح ۴۹ قصیده و چند بند از دو ترکیب‌بند خاقانی آمده است. بر این اساس اضافات برخی نسخ را ندارد. آنچه آمده با سبک شارح همخوانی تمام دارد. نسخه تقریباً از دستبردها و تحریفات مرسوم کاتبان عاری و در تعیین ضبط‌های درست گره‌گشاست. این دو نسخه در بیشینه موارد ضبط‌های یکدیگر را تأیید می‌کنند و قاعدتاً از یک خانواده هستند.

سروده‌ای در شکرانه پایان یافتن استنساخ با خط کاتب نوشته شده، «این شعر تخلص «طرزی» دارد: طرزی! اکنون پی دعا بردار دست در بارگاه سبحانی (ب ۲۱۱)

برخی گمان برده‌اند که همان طرزی افشار مشهور است، ولی به باور نگارنده این شعر با سبک خاص طرزی همخوانی ندارد و به احتمال بسیار سروده شخصی غیر از اوست. کاملاً پذیرفتنی است این تخلص و شعر از آن خود کاتب باشد.<sup>۱۲</sup> این شعر همراه است با مدح شخصی که قاعدتاً سفارش دهنده و صاحب نسخه بوده است. سراینده وی را سرور خود خطاب کرده و خواسته در پایشانی احوالی که بدان دچار است، وی را یاری کند.<sup>۱۳</sup> شماره اوراق این نسخه ۲۱۱ برگ، خط آن نستعلیق و شیوه نگارش و کاغذ نیز هندی است.<sup>۱۴</sup> بر روی ابیات شرح شده، خطی سرخ‌رنگ کشیده شده و در آغاز آن‌ها واژه «نظم» با همان رنگ نوشته شده است.

۱۱- این انگاره در یادداشتی بر برگ اول نسخه مرقوم شده است. همچنین فهرست‌نویس نیز این باور را تکرار کرده است.  
۱۲- استاد امیرحسین عابدی در معرفی نسخه‌ای از شرح شادی آبادی به شماره ۹۳ در کتابخانه دولتی آندراپرادش حیدرآباد (کتابخانه آصفیه) بنابراین مصراع «قصه کوتاه باد جامی را» سراینده این ابیات را شاعری جامی تخلص غیر از جامی مشهور دانسته‌اند (عابدی، ۱۳۷۴: ۱۴۳ و ۱۴۴). این در حالی که مصراع مذکور در دستنویس ۲۴۶۱ بدین صورت آمده است: «قصه کوتاه که با من زارا». همچنین نسخه کتابخانه آصفیه تنها ابیاتی از آغاز سروده مذکور را داشته است.

۱۳- همچنین در پایان شرح ابیاتی از یک قطعه خاقانی را ذکر کرده است:

پاکا ملکا قد فلک را  
آن چیست که از بدی نکردم  
خاقانی را که مرغ عشق است  
گفتم که دهی جزای جرمم  
جز بهر سجود خم نکردی  
و آن چیست که از گرم نکردی  
جز نامزد حرم نکردی  
چون وقت رسید هم نکردی

که با اندک اختلافی در دیوان نیز آمده است (ص ۹۳۲).

۱۴- دانشور ارجمند، حمیدرضا قلیچ‌خانی شیوه نگارش هندی این نسخه را تأیید کردند.

### ۲-۱. چگونگی مقابله نسخ و نسخه بدل‌ها

چنانکه اشاره شد مصحح از میان نسخ نه‌گانه تنها به مقابله چهار نسخه (الف، ب، ج، د) پرداخته و از نسخ دیگر برای رفع برخی معضلات و شبهات بهره برده است (ص ۱۸). این چنین رودیگردی البته علمی و سنجیده نیست. قطعاً مقابله دقیق همین نسخ نه‌گانه با رعایت موازین تصحیح انتقادی به ارائه متنی بهتر می‌انجامید. یکی از این موازین، ارائه نسخه بدل‌هاست. دو نکته در باب رویکرد مصحح در پیوند با این مبحث گفتنی است؛ اول اینکه بهتر آن بود اشاره می‌شد که ضبط مختار از کدام نسخه یا نسخ است، این امر اهمیت مهمی در تصحیح دارد که متأسفانه مغفول مانده است. دوم اینکه مصحح تنها به ثبت اختلاف همان چهار نسخه مقابله شده پرداخته است، یعنی ما نمی‌دانیم فلان واژه یا تعبیر و عبارت در پنج نسخه دیگری که ایشان برشمرده‌اند، چگونه بوده است! در توجیه این کاستی آمده است: «از آنجا که اختلاف‌های نسخ به حدی بود که اگر همه در پانویس آورده می‌شد، بخش عمده‌ای از کتاب را به خود اختصاص می‌داد، ناگزیر فقط اختلاف چهار نسخه در پانویس آورده شد» (ص ۱۸). در حقیقت نه مصحح از نسخ بهینه سود جست و نه امکان پیراستن متن با کمک نسخه بدل‌ها برای خوانندگان فراهم شده است. یک تصحیح علمی با توجه به ظرفیت نسخه بدل‌ها می‌تواند بارها پیراسته و تنقیح شود.

### ۳-۱. رسم الخط و خوانش نسخ

توجه بایسته به رسم الخط در تصحیح متون کهن امری اجتناب‌ناپذیر است. برکنار از زیروهم‌های خاصی که در شیوه نگارش کهن وجود دارد، در بسیاری از موارد رعایت نقطه (در حرفی چون پ، چ، ژ، ش) و سرکش (در حرف گ) یک آزمون است، زیرا عموماً در دستنویس‌ها رعایت این موارد با تسامح صورت گرفته و مصحح باید با دقت و تحقیق مناسب، صورت اصیل را ثبت کند. یکی از ایرادات تصحیح حاضر عدم توجه به این ضرورت است. مصحح عمدتاً واژه را به همان صورت که در نسخه بوده، وارد متن کرده است، به این موارد بنگریم:

از گلاب ژاله و کافور صبحش در سموم خیش خانه کسری و سرداب خاقان دیده‌اند

[ص ۹۱]

ژاله: شبنم و سنگچه» (ص ۲۲۱ و ۲۲۲). که مصحح صورت «سنگچه» را در نیافته و همان شکل نسخ را رونویسی کرده است. گفتنی آنکه سنگچه به معنی تگرگ است و تگرگ را یکی از معانی ژاله دانسته‌اند (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل ژاله؛ همان: ذیل سنگچه). و یا:

با ارزن است بیضه کافور هم‌نشین با فرج استراست زر پاک هم‌قران

[ص ۳۱۳]



«ارزن: غله‌ای است مانند کال که اهل هند آن را "چینه" گویند» (ص ۵۴۸). «کال» تصحیفی از «گال» است که آن را قسمی ارزن گفته‌اند (رک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل گال). این تصحیف در موضع دیگری نیز دیده می‌شود:

گاو سفالین که آب لاله ترخورد      ارزن زرینش از مسام برآمد  
[ص ۱۴۴]

«ارزن»: غله‌ای مانند کال سرخ...» (ص ۳۱۸). در حقیقت مصحح به این قانون که در متون عمدتاً سرکش‌ها را نمی‌نویسند، توجه نداشته و نسخه را رونویسی کرده است.

گاه بایسته است به جهت مقاصد بلاغی چون برقراری تناسبات لفظی (جناس و...) صورت کهن رسم الخط رعایت شود، عدم توجه به این موضوع یکی از کاستی‌ها تصحیح متون است، مثلاً در بیت ذیل:

چار صفهای ملک در صفه‌های نه فلک      برزبانای جای استسقای باران دیده‌اند  
[ص ۹۲]

قطعاً بایستی صورت «صفهای» برگزیده شود تا صنعت تعددی شاعر از بین نرود.

بدخوانی نسخ نیز گاه ایرادتی ایجاد کرده است، مثلاً «ور» ممکن است در برخی نسخ نزدیک به «در» کتابت شود و مصحح را دچار لغزش کند، چنانکه در بیت ذیل روی داده است:

پوشندگان خلعت ایمان گه الست      گردون کاسه‌پشت چوکف‌گیر جمله چشم  
ایمان صفت برهنه‌سرن در معسکرش      نظاره سوی زنده‌دلان کفن درش  
[ص ۲۱۸]

«کفن در»: کنایت از حاجیان است که احرام بسته و جامه نادرخته پوشیده بودند و جامه احرام را کفن از آن گفته است که هر دو نادرخته باشند» (ص ۳۹۱ و ۳۹۲). چنانکه پیداست در هر دو موضع باید «کفن ور» باشد که در نسخ و دیوان آمده است. چنین لغزشی در موضع دیگری نیز دیده می‌شود:

ای کعبه جهانگرد ای زمزم رسن در      زرین رسن نمایی چون زمزم آبی از بر  
[ص ۱۸۷]

در شرح نیز همین «رسن در» ثبت شده است: خطاب مرآفتاب راست و از کعبه جهانگرد و از زمزم رسن ور، آفتاب مراد است. معنی بیت آن است که ای آفتاب تو که کعبه جهانگرد و چشمه زمزم رسن در هستی، وقت برآمدن رسن‌های زرین می‌نمایی و همچو چشمه زمزم از بالا برمی‌آیی... (ص

۳۵۲). ضبط اصیل در اینجا بدون شک «رسن ور» است که با بدخوانی «رسن در» ضبط شده است.<sup>۱۵</sup>

#### ۴-۱. دستبردهای کاتبان

یکی دیگر از ضروریات تصحیح متون کهن، توجه به دستبردهای کاتبان و دیگر افراد در نسخ است. این تحریفات دامنه گسترده‌ای دارد و در متون مختلف به یک اندازه نیست. بی شک یک تصحیح موفق، تصحیحی است که این ناسره را از سره تشخیص داده و از ورود آن به متن جلوگیری کند. اثر حاضر در این باب بسیار ضعیف است. دامنه این کاستی نه تنها به دستبردهای خرد، بلکه به اضافات گسترده نیز کشیده شده است. شرح چند قصیده و ترکیب بند را براساس یک نسخه (دستنویس «ص») وارد متن شده است و مصحح به صراحت اشاره می‌کند که «تصحیح حاضر ما حاصل مجموع همه نسخه‌هاست!» (ص ۱۷ و ۱۸). حتی اگر بر آن باشیم که این برافزوده‌ها باید در متن قرار گیرد، شیوه علمی و انتقادی آن است که با قلاب [] چنین مواردی مشخص شود. امری که هیچ گاه محقق نشده است.

همچنین یکی از وجوه دستبرد ناسخان و دیگر افراد در متن، افزودن عبارات توضیحی، توصیفی و تکمیلی است. مصحح این چنین دستبردهایی را عمدتاً اصیل دانسته و در متن ثبت کرده است. حال آنکه چنین عباراتی به هیچ وجه در نسخ اصیل دیده نمی‌شود. برای نمونه در شرح این بیت:

خراسان گر حرم بود و بهین کعبه ملکشاهش      قدرخان مرد چون وقتی نمود خود سمرقندش  
سمرقند از فلک بود و مهین اختر قدرخاناش      ملکشه رفت چون روزی نگرید خون خراسانش

[ص ۲۱۴]

«یعنی در این جهان نه ظالم ماند و نه عادل؛ پس بهتر آن است که پادشاه عادل باشد و احسان و کرم و شفقت و مهربانی کند» (ص ۴۶۵)، که ضبط اصیل چنین است: «پس بهتر آن است که پادشاه عدل و احسان کند». و نیز:

دل من پیر تعلیم است و من طفل زباندانش      دم تسلیم سر عشر و سرزانو دبستانش

[ص ۲۰۹]

آمده است: «و یا گاهی بود که شاگرد را اول ده آیت کلام الله می‌باید آموخت تا استاد را اعتراض نکند مرا استاد تخته تسلیم آموخت ای خاموشی آموخت تا بر قول استاد رد و اعتراض نکنم و سؤال نکنم...» (ص ۴۱۷ و ۴۱۸). که ما متن را براساس برخی نسخ چنین تصحیح کرده‌ایم: «و یا جایی که شاگرد را اول ده آیت کلام الله می‌باید آموخت، مرا استاد تخته تسلیم آموخت، ای خاموشی آموخت تا بر قول او اعراض نکنم». و نیز:

وزیبی خضرو پر روح القدس چون خط دوست  
در سمیرا سدره بر جای مگیلان دیده اند  
[ص ۹۲]

«و گویند که هر جا که مهتر خضر علیه السلام پای بر زمین نهد، آنجا سبزه روید و جایی که سایه پر جبرئیل علیه السلام و سم اسب جبرئیل بر زمین رسیده نیز سبزه روید» (ص ۲۲۸)، که این قسمت از کلام نیز برافزوده دیگران است و در نسخ معتبر دیده نمی شود. همچنین:

گوهر می آتش است و رد خلیلش بخوان  
مرغ صراحی گیل است باد مسیحا بدم  
[ص ۲۵۹]

«مهتر عیسی علیه السلام باذن الله تعالی مرغی از گل به صورت شپک بساخت و در او دمی زد، در حال زنده شد و پرنده گشت کما قوله تعالی: "إِنِّي أَخْلَقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِ اللَّهِ وَأُتْرَى الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِأَذْنِ اللَّهِ" (ص ۵۲۲ و ۵۲۳). که عبارت «وَأُتْرَى الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِأَذْنِ اللَّهِ»، نه تنها پیوندی با بیت خاقانی و گزارش شارح ندارد، بلکه در نسخ نیز دیده نمی شود.

#### ۵-۱. قراین درون متنی

توجه به شواهد و قراین درون متنی در تصحیح متون از اهمیت ویژه ای برخوردار است. امری که در اثر حاضر چندان بدان توجه نشده است، نمونه را:

اول بیار شیربهای عروس فقر  
خاتون دارملک فریدونش خوان که نیست  
وآنکه بیرقباله اقبال رایگان  
کاویین این عروس کم از زر کاویان  
[ص ۳۰۹]

«شیربها: دست پیمان که از طرف داماد عروس را وقت نکاح دهند» (ص ۵۵۵). در برخی نسخه ها «نقد دهند» آمده که ضبط اصیل است، قیاس کنیم با توضیح این واژه در موضعی دیگر: «دست پیمان که از طرف داماد عروس را وقت کار خیر نقد دهند»، طرفه آنکه مصحح در اینجا نقد را ثبت کرده است. و نیز در باب این بیت:

همدم هاروت و هم طبع زن بریطزنم  
افعی ضحاکم و ریم آهن آهنگرم  
[ص ۲۴۹]

«ضحاک، نام پادشاهی ظالم است که دو مار بر هر دو کتف او رسته بودند و هر روز مغز سردو آدمی طعمه ایشان بود» (ص ۵۰۲ و ۵۰۳)، که «دو» افتاده و متن قطعاً نادرست است، قیاس کنیم با توضیحی دیگر در باب ضحاک از همین شرح: «و بر هر دو کتف او به بوسه دادن دیو دو مار رسته بودند و هر روز مغز سردو آدمی وظیفه ماران بود» (ص ۶۶). و نیز:

به چرخ گندناگون بردونان بینی ز یک خوشه که یک دیگ توراً گشنیز ناید زان دو تا نانش

[ص ۲۱۲]

«گندنا: سبزه‌ای است مانند سیر و از سیر نازک‌تر باشد و او را می‌خورند و از غایت سبزی به سیاهی می‌زند» (ص ۴۴۶). در شماری از نسخ (۲۴۶: ب؛ ۱۲: ا؛ ۱۸۰: ص ۲۲؛ ۷۹۶۴: ب؛ ۱۸: ج؛ ۳۱: بی ص) این عبارت نیز آمده است: «و سبزی که در پیاز کارند». این توضیح در مواضع دیگری نیز ذکر شده است: «سبزه‌ای است مأکول که در سیر و پیاز کارند و برگ او سبز بود که اندکی به سیاهی زند» (ص ۷۰۹). «سبزه‌ای است مانند سیر که آن را می‌خورند و آن را در کشت پیاز می‌کارند» (ص ۶۹۰). و:

ز خاک پای مردان کن چوتخت حاسبان تاجت وگرتاج زرت بخشند سردردزد و مستانش

[ص ۲۱۲]

«تخت حاسبان: تخته‌ی خاکی که محاسبان بروی ارقام حساب نویسند و باز مضمحل کنند و باز نویسند» (ص ۴۵۳ و ۴۵۴)، که ضبط مرجح «کشند» است. قیاس کنیم با: «تخته‌ی خاک را گویند و آن تخته‌ای چوبین باشد که محاسبان بر آن خاک پراکنند و ارقام حساب کشند» (ص ۷۱۱). و: «تخته‌ی خاک که محاسبان بر آن پاره‌ای خاک پراکنند و به قلم چوبین یا آهنین بر او ارقام حساب کشند» (ص ۱۲۱). و نیز: «آن تخته که محاسبان بر او پاره‌ای خاک پراکنند و بر آن ارقام حساب کشند» (ص ۷۷۵). و یا نمونه‌ی زیر:

به مطلع خرد و مقطع نفس که در او خلاص جان خواص است ازین خراس خراب

[ص ۵۲]

«مطلع: جای طلوع شدن چیزی» (ص ۱۳۹). در برخی نسخ، «طالع» آمده که ضبط مرجح است، در مواضع دیگری نیز گفته است: «مطالع: جمع مطلع یعنی جای طالع شدن» (ص ۱۲۷). همچنین:

چون بلبله دهن به دهان قلدح برد گویی که عروه باد به عفرافرا فکند

[ص ۱۳۵]

«و بدان که چون کودکان میان خود بازی کنند و باد در دهن خود جمع کنند و هر دو دست بر هر دو گله بزنند باد به آواز بلند از دهن بیرون رود و عاشق و معشوق بدین نوع بازی کنند به وقت بوسه بازی» (ص ۲۸۹). در اینجا «گله» تصحیف «کله» است، شارح ذیل این بیت از سوگندنامه:

به کله و به سفال و ترازوی نارنج به جفت و طاق آلسوی جنابه و به جناب

[ص ۵۴]

می نویسد: «کَلَّه، نام بازی ای است که کودکان بازند و آن چنان است که یک کس باد در دهن خود بگیرد و دیگری هر دو دست به هر دو کَلَّه او زند تا باد از دهن او به آواز بیرون رود» (ص ۱۴۲). یکی از معانی کَلَّه را رخساره و روی و نیز گوی را گفته اند که در وقت خندیدن بر دو طرف روی پیدا می شود (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل کَلَّه). و نیز:

پارسا را چه لَدَّت از عشرت      خنفسا را چه راحت از عطار  
[ص ۱۹۶]

«خنفسا: کرم سرگین غلطان که آن را عرب جُعل خوانند...» (ص ۳۳۶). در برخی از نسخ «سرگین غلطانک» آمده که ضبط صحیح است. شارح خود در ادامه شرح بیت گفته است: «و معنی بیت آن است که چنانکه کرم سرگین غلطانک را از عطر عطار هیچ راحت نیست...» (همان جا). به نظر می رسد در شاهد نخست کاف تصغیر بدل به «که» شده باشد.

یک وجه برجسته این قراین درون متنی در باب شروع کهن، تصحیح ایبات بر اساس شروع و نیز تصحیح شروع بر اساس ایبات که در ادامه از آن سخن خواهیم راند.

#### ۱-۶. علائم سجاوندی

به کار بردن نادرست علائم نگارشی و سجاوندی آسیب هایی به متن زده و در مواردی کلام را آشفته و مشوش ساخته است. یکی از عوامل چنین لغزش هایی عدم آشنایی با سبک شارح است که در ادامه از آن سخن خواهیم گفت. مثلاً در باب این بیت که نخستین بیت گزارش شده در این شرح است:

دل من پیر تعلیم است و من طفل زباندانش      دم تسلیم سر عشر و سرزانو دبستانش  
[ص ۲۰۹]

می خوانیم: «و دم تسلیم، ای در وقت تعلیم خاموش بودن. و شاگرد سر عشر آن استاد است» (ص ۴۱۷ و ۴۱۸)، که متن را باید چنین نگاشت و خواند: «و دم تسلیم، ای در وقت تعلیم خاموش بودن شاگرد، سر عشر آن استاد است». گاه حتی علامت های سجاوندی برخلاف نظر و مقصود شارح گذاشته شده است:

نایب تنگری تویی کرده به تیغ هندوی      سنقر کفر پیشه را سن سن گوی تنگری  
[ص ۴۲۴]

آمده است: «و معنی بیت آن است که ای ممدوح تونایب خدای عز و جل هستی و به قوت تیغ هندوی پادشاه تترار که سنقر نام دارد و کافر است و سن سن گوی، تنگری کردی!» (ص ۷۴۴). حال آنکه متن باید چنین باشد: «و معنی بیت آن است که ای ممدوح! تونایب خدای عز و جل هستی و

به قوت تیغ هندوی پادشاه تارا که سنقر نام دارد و کافر است، سن سن گوی تنگری کردی». ادامه سخن شارح در این باب حجت قاطع است: «یعنی به قوت تیغ هندی سنقر کافر را که پادشاه تارا است مسلمان کردی و بر وحدانیت خدای عز و جل مقرر گردانیدی تا خدای تعالی را یکی می داند و تویی تویی می خواند» (همان جا).

گاه تغییر املائی واژگان نادرست است، مثلاً عبارت «رحمة الله علیه» بارها به صورت «رحمت الله علیه» (ص ۱۲۵ و ۳۰۶ و ۲۰۸ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۴ و ۵۴ و ۵۸۴ و ۶۴۷) ثبت شده که غلط مسلم است. نیم فاصله ها نیز در بسیاری از موارد رعایت نشده که به خوانش دقیق متن ضربه می زند.

## ۲. شرح

### ۲-۱. ترتیب شرح

می دانیم که برخی از متون مثل فرهنگ های لغت ساختار خاصی دارند که عمدتاً رعایت آن ساختار کهن در تصحیح متون از ضروریات است. حتی اگر برای مخاطب امروزی پیچیده باشد. با اینکه شرح شادی آبادی چینش و ساختار بسیار خاص و پیچیده ای در آوردن اشعار و گزارش آن ها ندارد، ولی مصحح ترتیب نسخ را نادیده گرفته و آن را بر مبنای ترتیب الفبایی حرف / حروف قافیه و ردیف آورده است. قطعاً این دستبرد به اصالت تصحیح و متن ضربه زده است، در مواردی - چنانکه مرسوم است - شارحان به توضیحات پیشین ارجاع می دهند که با برهم زدن ساختار اولیه، بی معنی می شود.

### ۲-۲. سبک و شیوه شرح

بی شک در هر شرح، سبک و روشی برای تحلیل ابیات وجود دارد. آشنایی دقیق با این شیوه یکی از ضروریات تصحیح این متون است و توجه به آن مخصوصاً در تعیین و پیراستن دستبردهای غیر مؤلفی نقش عمده ای دارد. در برخی موارد می بینیم که این امر نادیده انگاشته شده و در نتیجه متن از اصالت خود دور افتاده است. تسامح در این باب سبب خلط مطالب نیز شده است، نمونه را:

سار به شاخسار برزنگی چارپاره زن      خنده زنان چون زنگیان ابرزروی اغبری

[ص ۴۳۰]

«شاخساز: شاخه ها. کشن: انبوه که با یکدیگر آمیخته باشند» (ص ۷۰۶)، که صورت اصیل متن چنین است: «شاخساز: شاخ های گشن انبوه که با یکدیگر آمیخته باشند». یا در شرح بیت ذیل:

در همه پیلۀ فلک پیلور زمانه را      نیست به بخت خصم توداروی درد مدبری

[ص ۴۳۱]

«پيله: خشکی ای که میان دو شاخ لب آب بود ... و آوند: طبلۀ عطار که در او دارو نگاه دارند» (ص

(۷۰۹)، که مصحح در نیافته «آوند» و «طبله» هر کدام توضیحی برای «پيله» است. یا در شرح بیت زیر:

قاع صفف دیده و  
صفف سپهداران حاج کوس را زبردستان زیر و دستان دیده‌اند  
[ص ۹۱]

«زیرا اول: تار رباب و سرود نرم» (ص ۲۲۲)، که متن چنین است: «زیر: اول تار رباب و سرود نرم». و نیز:

آن کش غرض ز بادیه بیت الحرام بود کی چشم و دل به حله و احیا برافکند  
[ص ۱۴۰]

«بادیه: نام بیابانی است مهلک و بی آب در راه خانه کعبه بیت الحرام» (ص ۳۰۴)، که صورت اصیل کلام چنین است: «بادیه: نام بیابانی است مهلک و بی آب در راه خانه کعبه. بیت الحرام: خانه کعبه». گاه این درهم آمیختگی‌ها بسیار شگفت است. برای نمونه در گزارش بیت زیر:

گریسپط خاک را چون من سخن پیرای هست اصلم آتش دان و فرعم کفر و پیوندم انا  
[ص ۲۲]

این عبارت آمده است: «که امام رشیدالدین قصیده فرستاده بود، امام خاقانی در جواب گفته». عبارت ذکر شده متعلق به شرح قصیده بعدی است که جوابیه خاقانی برای وطواط باشد و در ادامه شرح بیت ذکر شده آمده و مصحح آن را در نیافته است! گاهی نیز این آشفتگی‌ها با افتادگی همراه شده و زنجیره اصالت کلام را گسسته است:

خیک است زنگی خفقان دار کز جگر وقت دهن گشادن صفرا برافکند  
[ص ۱۳۵]

«خفقان: حرکت دل و آن از غلبه خون و صفرا بود و صاحب زحمت خون و تلخه قی کند و آن زرد است» (ص ۲۸۹ و ۲۹۰)، که صورت صحیح چنین است: «خفقان: حرکت دل و آن از غلبه خون و صفرا بود و صاحب زحمت، خون و تلخه قی کند. صفرا: تلخه و آن زرد است».

## ۲-۳. استشهادات

یکی از ویژگی‌های سبکی شروح کهن، آوردن استشهادات است. این استشهادات عموماً یا قرآنی است، یا حدیثی و یا شعر (چه فارسی و چه عربی). بسامد چنین استشاداتی در شرح شادی آبادی به نسبت زیاد است. در تصحیح انتقادی باید این وجه به خوبی مورد تحقیق قرار گیرد، یعنی نه تنها مآخذ آن‌ها مشخص و در صورت نیاز توضیحی ارائه شود، بلکه در ضبط نیز دقت تمام به عمل آید.

در اثر حاضر تقریباً هیچ گونه توضیح مفیدی برای استشهادات نیامده، تنها مآخذ آیات بیان و عبارت «حدیث نبوی» برای احادیث ذکر شده است. طرفه تر آنکه در مواردی ثبت و ضبط استشهادات با لغزش همراه بوده است، حتی استشهادات قرآنی! به شرح این بیت توجه کنید:

مرا چون دعوت عیسی

است عیدی هر زمان در دل دلم قربان عید فقر و گنج گاو قربانش

[ص ۲۱۱]

که آمده است: «دعوت عیسی: آن است که قوم مهتر عیسی درخواست کردند که از حضرت رب العزة از برای ما التماس مایده کن، اگر از آسمان مایده فرود آید اطمینان قلب ما گردد. مهتر عیسی مناجات کرد که: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا» (ص ۴۴۲)، که ادامه آیه ثبت نشده، این در حالی است که نه تنها نسخ دیگر بلکه بر پایه اصالت معنایی کلام نیز این پاره را ضروری است: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا» (المائدة: ۵: ۱۱۴). در شرح مصراع دوم نیز این لغزش روی داده است: «و گنج گاو، آن است که در بنی اسرائیل مردی پوست گاو به دینارهای زر پر کرده بهای گاو داده بود و ذکر آن گاو در سوره بقره است كما فی قوله تعالی: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبِحُوا بَقَرَةً» (البقرة: ۲: ۶۷) که عبارت «أَنْ تَذْبِحُوا بَقَرَةً» ذکر نشده است. یا در شرح بیت زیر:

در دبستان نسو الله کرده ام تعلیم کفر کاولین حرف است لا مولی لهم بر دفترم

[ص ۲۴۹]

«قوله تعالی: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»، یعنی ترک کردند امر خدای عز و جل را پس خوار گردانید حق تعالی ایشان را و لطف و کرم خود را از ایشان بریده گردانید. و این آیه در شأن منافق است» (ص ۵۰۵). که در هیچ کدام از نسخ هشت گانه در دست ما، این آیه نیامده و صورت «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» مذکور است. ادامه سخن شارح نیز ضبط نسخ را تأیید می کند، زیرا این آیه آشکارا در باب منافقین است: «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (التوبة: ۹: ۶۷). و نیز در باب بیت زیر:

زکات دست تو توفیر سورة الأنفال سفیر جان تو عنوان سورة الأحزاب

[ص ۴۹]

«سورة الأحزاب: عبارت از ابتدای سورة احزاب است كما قوله تعالی: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا \* وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا \* وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا»، یعنی ای محمد علیه السلام پرهیزگار باش و با کافران و



منافقان یاری مده و مصاحبت مکن و پس روی وحی کن و توکل بر خدای عز و جل کن و بسنده است  
تورا به خدای وکیل ساختن، ای کافی است وکیل تو خدای عز و جل (ص ۱۲۴ و ۱۲۵). در متن و نسخ  
تنها آیه نخست آمده، اما با توجه به ترجمه آن در شرح، آیات اول تا سوم مورد توجه شارح بوده است.  
بهبتر است این قسمت نیز ذکر و در [ ] قرار بگیرد.

در ثبت استشهادات حدیثی نیز کاستی‌هایی دیده می‌شود:

خوانده‌اند از لوح دل شرح مناسک بهر آنک در دل از خط یدالله صد دبستان دیده‌اند

[ص ۸۹]

«و رمزدیگران است که: "قلوب المؤمنین بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء"» (ص ۲۰۳)،  
که ضمیر پیوسته به «یقلب» به قلب راجع است و صورت صحیح واژه جز «یقلب» نیست. یا در باب  
بیت ذیل:

پیش کعبه گشته خون باران زمین بوس از نیاز و آسمان را بر طوافش هفت دوران دیده‌اند

[ص ۹۴]

«و پیغمبر علیه السلام فرمود که: "عمر الدنيا سبعة آلاف و اثنان فی السبع الأخير"» (ص ۲۴۳)، که  
صورت اصیل «أنا فی» است. پیداست که ناسخان کم سواد «أنا فی» را به صورت «اتانی» خوانده و  
نوشته‌اند. ضبط ما بر اساس نسخه ۲۴۶۱ دانشگاه (ب ۳۳) است. این تحریف به علت عدم تحقیق  
مصحح، در دو موضع دیگر نیز دیده می‌شود:

آسمان در دور هشتم بعد سال شش هزار زاده خورشیدی که تختش تاج سعدان آمده

[ص ۳۷۲]

«بدان که از گاه هبوط آدم علیه السلام به کوه سراندیب شش هزار سال گذشته بود و هفتم هزار شروع  
شده بود که حضرت رسالت علیه السلام تولد نمود کما قال: "عمر الدنيا سبعة آلاف و اثنان فی السبع  
الأخیر"» (ص ۶۶۳ و ۶۶۴).

به تخم بوالبشر و خشکسال هفت هزار به سال پانصد آخر که کرد فتح الباب

[ص ۵۱]

«بدان که از گاه هبوط آدم علیه السلام از بهشت مدت بقای دنیا هفت هزار سال نهاده‌اند، کما قال  
النبی علیه السلام: "عمر الدنيا سبعة آلاف و اثنان فی السبع الأخير"» (ص ۱۳۰ و ۱۳۱).

ز چار ارکان برگرد و پنج ارکان جوی که هست قاید این پنج، پنج نوبت لا

[ص ۱۳]

«قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "وَبُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِاتِ الزَّكَاةَ وَصَوْمِ رَمَضَانَ وَحَجِّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا"» (ص ۱۰۳ و ۱۰۴)، که باید «اِيتَاء» باشد. و نیز:

خفت الجنه همه راه بهشت آمد خار  
خفت النار همه را سقر گلزار است  
پس ز خاراستان گلزار تمنا بیند  
باز خارستان سرتاسر صحرا بیند

[ص ۹۷]

«قال النبي عليه السلام: "خُفِيَ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَخُفِيَ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ"، یعنی گرو گرفته شده است بهشت به دشواری‌ها و گرو گرفته شده است دوزخ به آرزومندی‌ها» (ص ۳۳۴)، که در تمامی موارد صورت اصیل «حفت» است. گزینش ما بر اساس نسخ ۲۴۶۱ دانشگاه (ب ۹۲) و ۴۱۲ مجلس (ب ۲۸۷) و نیز صورت اصیل حدیث مبارک نبوی (ص) است (رک: الزمخشری، بی تا: ج ۲: ۲۱۳؛ شیخا، ۱۴۳۴: ذیل حُفَّت). و:

بودی برون عید نفس‌های روزه‌دار  
منقار برقنینه و پربر قلدح بماند  
مشکین کبوتری ز فلک نامه‌آورش  
کآمد همای عید و نهان شد کبوترش

[ص ۲۲۲]

«و در کبوتر مشکین رمز آن است که «خلوق فم الصائم عند الله اطيب من ریح المسک» (ص ۳۷۳ و ۳۷۴). «خلوق» تصحیفی از «خلوف» است که به معنای بدبویی و بوی گرفتن دهان روزه‌دار و فرد گرسنه است (رک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل خلوف). در قصص الأنبیای ابواسحاق نیشابوری آمده است: «چون سی روز، روزه بداشت موسی علیه السلام، روزه بگشاد و به طور رفت. از حق تعالی امر آمد که یا موسی ندانسته‌ای که بوی دهن روزه‌دار بر ما دوست‌تر از بوی مشک بر شماست؟ ادب آن ده روز دیگر روزه فرمود. گفت پس بیا و کلام ما شنو. و این را قیاس کردند از خبر مصطفی صلی الله علیه و سلم: "خلوف فم الصائم اطيب عندی من ریح المسک عند الناس"» (نیشابوری، ۱۳۸۶: ۲۱۰). این تحریف در موضع دیگری نیز دیده می‌شود:

چون لب خم شد موافق با دهان روزه‌دار  
سربه مشک آلوده یک ماهش معطر ساختند

[ص ۱۱۱]

«یعنی چون لب خم با دهان روزه‌دار موافق شد به روزه‌داری، پس چنانکه مهر مشک بر دهن روزه‌داران مدت یک ماه بود، همچنان مهر مشک بر دهن خم شراب تا یک ماه کردند. و رمز آن است که: «خلوق فم الصائم عند الله اطيب من ریح المسک» (ص ۲۵۸ و ۲۵۹). یا در شرح بیت ذیل:

مرا بر لوح دل الف با تا نبشت اول  
که در دسربان است و ز خاموشی است درمانش

[ص ۲۰۹]

آمده است: «زبان به واسطه نطق، رنجی و زحمتی و بلایی است و داروی دفع آن رنج و زحمت، خاموشی است که: "مَنْ سَكَتَ سَلِمَ وَمَنْ سَلِمَ نَجَاءٌ" (ص ۴۲۳)، که قاعداً صورت درست «نجا» است.

عدم تحقیق در باب استشهادات شعری نیز سبب لغزش هایی در ضبط ابیات شاهد شده که قطعاً پژوهش و رجوع به چاپ های اصیل این لغزش ها روی نمی داد. برای نمونه در باب بیت ذیل:

بدین اقبال یک هفته که بفزاید مشوغزه که چون ماه دوهفته است آن کز افزونی است نقصانش  
[ص ۲۱۳]

«یک هفته: عبارت از قلت مدّت است. یعنی در دنیا به اقبال چند روزه که هر روز در افزایش باشد، مغرور و فریفته مباش، زیرا که آن اقبال به ماه تمام ماند که بعد از افزونی نقصان می پذیرد. و حاصل بیت آن است که دولت و نعمت دنیاوی همچو ماه تمام بعد از افزونی در نقصان افتد که:

اذا تم امر وفی نقصه توقع زوالاً اذا قیل تم  
پس بدان دولت و اقبال فریفته و مغرور نشاید شد که فانی است» (ص ۴۵۸ و ۴۵۹). در برخی نسخ (۲۴۶۱: ب ۱۵؛ ۷۹۶۴: ۲۳؛ ۱۸۰: ۲۹) «دنی» آمده که در اصل نیز چنین است (رک: الدّینوری، ۱۴۱۸: ج ۲: ۳۵۸؛ عنصرالمعالی، ۱۳۸۷: ۶۰؛ دهخدا، ۱۳۸۶: ۹۱). گفتنی اینکه در موضعی دیگر این بیت با همین ضبط «دنی» ثبت شده است (رک: ص ۵۳۷).

انگشت ارغنون زن رومی به زخمه بر تب لرزه ثنا به ثنایا برافکنند  
[ص ۱۳۵]

آمده است: «زخمه: نواخت رود چنانکه نواخت رباب و بربط و طنبور و امثال آن و چوبی خرد که بدان رباب و جزآن بنوازند، چنانکه شیخ نظامی راست:

زهی زخم<sup>۱۶</sup> گز زخمه چون شکر شود رود خشکی از آن رود تر  
(ص ۲۹۰).

که «گز»، تصحیف «کز» است. این بیت از شرفنامه نظامی است (نظامی، ۱۳۷۸: ۱۵۵؛ همو، ۱۳۹۳: ۱۶۵؛ همو، ۱۳۸۰: ۷۹). و یا:

سگی کردی کنون العفو می گوگر پشیمانی که سگ هم عفو می گوید مگردل شد پشیمان  
[ص ۲۱۴]

«واز "عفو"، بانگ سگ مراد است از آنکه این لفظ مشابه بانگ سگ است و به غیر او "عف" نیز آمده است، چنانکه شاعر گوید:

سگ کوی تو بر من ار عف کرد      چه غم: «القصاص لایحب القاص»  
(ص ۴۶۲ و ۴۶۳)

چنانکه پیداست وزن با ضبط «چه غم» مخدوش است. در نسخ معتبر «گفتم» آمده که ضبط مرجح است. و نیز در این بیت:

گورچشمی که بر تن یوز است      از پی شیر نر ندوخته اند  
[ص ۱۰۵]

«گورچشم»: نوعی از حریر منقش است چنانکه خواجه نظامی راست:

قرا کندی از گورچشم حریر      بپوشید و فارغ شد از تیغ و تبر  
که تصحیف «قراگندی» است. ضبط ما بر اساس نسخه ۲۴۶۱ دانشگاه است (ب ۹۴). این بیت از شرفنامه نظامی است (رک: نظامی گنجوی، ۱۳۹۳: ۱۴۶؛ همو، ۱۳۸۰: ۶۸). و:

مغرگردون عطسه داد و حلق دریا سرفه کرد      زان غبار که ایام الرهان افشاند  
[ص ۱۱۰]

«ایام الرهان»: روزهای معین اند که در آن روزها مردمان در صحرا روند و اسب‌ها به گرو دوآند تا اسب کسی که سبقت کند از دیگر گرو ببرد؛ چنانکه عبدالواسع جبلی راست در صفت اسب:

سرمه چشم ستاره کرده او بوم الوغا      حلقه گوش مجره نعل او یوم الرهان  
(ص ۱۹۷).

«کرده» و «بوم»، تصحیف «گرد» و «یوم» است. بیت در دیوان عبدالواسع نیز به همین صورت اصیل آمده است (جبلی، ۱۳۶۱: ۳۳۳). و:

فلک به پیش رکاب وزیر هارون رای      نطق بسته به هارونی آید اینت عجاب  
[ص ۴۹]

آمده است: «از هارون که در مصراع اول است، برادر مهتر موسی علیه السلام مراد است که وزیر موسی علیه السلام بود. و از هارون که در دوم مصراع است پاسبان مراد است. و در ملک بالا رسم است که هارون همه شب جلاجل در کمر بسته پاسبانی می‌کند و گرداگرد بگردد و بر آواز او پاسبانان دیگر بیدار مانند، چنانکه خواجه نظامی رحمة الله علیه می‌فرماید:

جلال زنجان گفت هارون شاه  
که شه تاجور باد و دشمن تباہ  
برآویخت هندوی چرخ از کمر  
به هارونی شه جرس های زر  
(ص ۱۲۳ و ۱۲۴)

ترتیب این ابیات در نسخ معتبر و نیز در شرفنامه (ر.ک: نظامی گنجوی، ۱۳۷۸: ۱۰۳ و ۱۰۲؛ همو، ۱۳۹۳: ۱۳۳؛ همو، ۱۳۸۰: ۶۰) برعکس است. متأسفانه مصحح این زیر و زبری را نادیده گرفته است.

دوش برون شد ز دلو یوسف زرین نقاب  
کرده برآهنگ صبح جای به جای انقلاب  
یوسف رسته زد دلو مانده چویونس به حوت  
صبحدم از هیبتش حوت بیفکند ناب  
[ص ۴۷]

«چون آفتاب در حوت آید، وقت صبح برف بارد، چنانکه هم بدین معنی خواجه نظامی گنجه راست:

برون رفته از چاه دلو آفتاب  
به ماهی گرفتن سوی حوض آب  
درم بر درم کیسه و کوه شیخ  
گره بسته چون پشت ماهی زیخ  
(ص ۱۶۶).

صورت اصیل در اینجا «کیسه کوه و شیخ» است که در برخی نسخ ثبت شده است. (نسخه ۲۴۶۱: ب ۱۶۹؛ ص ۱۸۰؛ ۳۰۵؛ ۴۱۲؛ ب ۳۵۴). این بیت در شرفنامه نیز به همین صورت اصیل آمده است (ر.ک: نظامی گنجوی، ۱۳۷۸: ۳۰۱؛ همو، ۱۳۹۳: ۲۶۷؛ همو، ۱۳۸۰: ۱۴۳).

#### ۴،۲. شواهد درون متنی

چنانکه اشاره کردیم یکی از نکات مهمی که در تصحیح شروح کهن باید مورد توجه باشد، تصحیح ابیات بر پایه توضیحات و نیز تصحیح توضیحات بر اساس ابیات است؛ این امتیاز مهم در تصحیح حاضر مغفول مانده است. برای نمونه در باب بیت ذیل:

نیشتم ابجد تجرید پس چون نشره طفلان  
بکاویدم به سرخ وزرد اشک و چهره هزمانش  
[ص ۲۰۹]

ضبط اصیل که در دیوان نیز آمده «نگاریدم» است و شارح نیز همین ضبط را مورد توجه دارد: «بعده به اشک خونی که به سنگرف می ماند و به زردی رخساره که به زعفران می ماند، لوح ابجد مذکور مانند نشره فلان هر زمان نگاشتم» (ص ۴۲۶). و یا:

به کار آبی و دین با دل و تنت گویان  
که کار آب شما ریزد آب کار شما  
[ص ۱۳]

بر اساس معنایی که شارح از بیت به دست داده، قطعاً «ریزد» نادرست و «برد» صحیح است: «و معنی بیت آن است که تو در خوردن شراب مشغول هستی و دین اسلام با دل و تن تو می‌گوید که شراب‌خواری شما، رواج و رونق کارهای دینی و دنیاوی شما می‌برد...» (ص ۱۰۳). و نیز:

ز خاک پای مردان کن چوتخت حاسبان تاجت      وگرتاج زرت بخشند سردردزد و مستانش  
[ص ۲۱۲]

«مردمان: کنایت از سالکان مرشد است» (ص ۴۵۳ و ۴۵۴) که نادرست است. این ضبط بر اساس نسخه الف (۱۴۲۰۴ مجلس) است، در بقیه نسخه صریحاً «مردان» دیده می‌شود. و یا:

بهر دفع درد چشم رهروان ز آب و گیاش      شیر مادر دختر و گشنیز پستان دیده‌اند  
[ص ۹۱]

در اینجا صحیح بستان است که شرح نیز آن را تأیید می‌کند: «و گیاه بادیه را به جای گشنیز بوستان یافتند» (ص ۲۲۱). و:

پیش کعبه گشته چون باران زمین بوس از نیاز      و آسمان را بر طوفان هفت دوران دیده‌اند  
[ص ۹۴]

در شرح بیت آمده است: «خون باران: ای خون‌گریان» (ص ۲۴۳). پیدا است که شارح در بیت خون باران را مدنظر داشته است. در مصراع دوم نیز «بر» تحریف «در» است، قیاس کنیم با معنی ارائه شده برای بیت: «و آسمان را در طوفان کعبه هفت دور دیدند» (ص ۲۴۳). یا در بیت ذیل:

حاج را دیوان اعمالی است وانگه عمره را      ختم اعمال و فذالک‌های دیوان دیده‌اند  
[ص ۹۵]

که ضبط اصیل «حج» است: «یعنی مر حج را دفتر عمل هاست از آنکه در افعال و اعمال بسیار و عمره به منزله ختم اعمال و فذالک دفتر است» (ص ۲۴۵). در برخی نسخه نیز به صراحت حج آمده است (۲۴۶۱: ب ۳۴؛ ۱۸۰؛ ۶۷؛ ۴۱۲؛ ۸۶؛ ۳۱؛ ج بی ص؛ ۱۵۶۴۷؛ بی ص؛ ۷۹۶۴؛ ص ۵۱). و همچنین:

باش تا باغ قیامت را بهار آید که باز      نحل و بلبل بینی اندر لحن و دستان آمده  
[ص ۳۷۲]

«و معنی بیت آن است که صابر باش تا باغ قیامت را بهار آید، ای حشرو نشر شود و مردگان زنده شوند تا بلبل گل، یعنی پیغامبر علیه السلام از خلوت بیرون آید و به شفاعت امت خود با حق تعالی در گفتار

آید و به شهد شفاعت، امراض خطایای عاصیان و الم عذاب ایشان دفع کند» (ص ۶۶۳). حال آنکه ضبط درست «بلبل و نحل» است که در بیت نیز آمده است. و نیز:

هارة واقصه واقصه آن راه شویم که ز برکه ش بر که برکه سینا بیند  
[ص ۹۶]

«هارة» قطعاً تحریف «هاویه» است که در نسخ آمده و شرح نیز آن را تأیید می‌کند: «هاویه: نام دوزخی ...» (ص ۳۳۱). در همین توضیح «واپس» صورت نادرست «و آتش» است، زیرا هاویه از نام‌های آتش است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل هاویه).

خصم نگردد به زرق هم سخن من از آنک همدل بلبل نشد بوالعجب از گندنا  
[ص ۳۹]

ضبط درست «همدم» است که در برخی نسخ دیده می‌شود. شرح نیز این صورت را تأیید می‌کند: «از آنکه بازیگر به واسطه برگ گندنا که در دهن کند، همدم بلبل نشود، ای نوای بلبل نتواند زد» (ص ۱۰۷ و ۱۰۸).

## ۲-۳. واژه‌های هندی

یکی از وجوه برجسته کاستی‌های اثر حاضر، ضبط نادرست واژه‌های هندی است. شادی آبادی اهل هند بود و در اثرش به شماری از برابری‌های هندی واژه‌ها اشاره کرده است. قاعدتاً ناسخانی که با زبان هندی آشنا نبودند در ثبت این واژه‌ها از لغزش به دور نبودند. مصحح باید با تأمل و تحقیق ویژه این واژه‌ها را ضبط کند که متأسفانه این مهم محقق نشده است.<sup>۱۷</sup> در اینجا چند نمونه از ضبط‌های نادرست این واژگان را تصحیح می‌کنیم:

شیرزدگان امید و سینه رنجوران عشق در زقومش هم دوپستان هم سپستان دیده‌اند  
[ص ۹۲]

آمده است: «سپستان: میوه‌ای است لزج، رافع حرارت و دافع مرض سینه که آن را سگ‌پستان نیز گویند و اهل هند آن را «الهوره» خوانند» (ص ۲۳۲ و ۲۳۳)، که «الهوره» تحریف و در واقع بدخوانی «لهسوره» است: سپستان، لغت فارسی است و به عربی دبق و مخیطا و مخاطا و مخاطیه نیز گویند و به یونانی فاطرون و به سریانی کلثا و به هندی لهسوره و کاسمر و برگوندا (ناظم جهان، بی‌تا: ۱۳۵؛ ر.ک: همان: ۲۲۵).

۱۷- مصحح خود به این امر اذعان دارد: «اگرچه اینجانب با مراجعه به مأخذ و مراجع مختلف نهایت سعی خود را به کار گرفتم که به وجه درست الفاظ دست یابم، مع الوصف به دلیل عدم آشنایی به زبان هندی، شاید قرائت برخی آن‌ها محل تردید باشد» (ص ۳۱).

خنجرگنداننت هم به کدوی مغزاو می دهدش مزوری تارهد از مزوری  
[ص ۴۳۱]

«مزور: آش برنج و گوشت که در او اندک ناردان ترش اندازند و بیمار را خوراندند و اهل هند آن را «بحیه» گویند» (ص ۷۰۹). صورت اصیل این واژه هندی چنانکه در برخی نسخ آمده «پیچ» است که به صورت «پیچه» (با های دمشی) نوشته می شود.

فرنچک وارشان بگرفته آن دیو که سریانمی است نامش خورخجیون  
[ص ۳۱۹]

«فرنچک: دیوسیه<sup>۱۸</sup> که مردم را در خواب فروگیرد و اهل هند آن را «اتهاره» گویند» (ص ۵۸۲). «اتهاره» تحریفی است از واژه «جهاهه» که در نسخه ۲۴۶۱ آمده است (ب ۷۲). در شرفنامه منیری ذیل ستنبه آمده است که ستنبه را به تازی کابوس و به هندی جهاهه می نامند (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل ستنبه).<sup>۱۹</sup>

چه عجب زانکه گوزنان ز لعابی برمند که هزیرانش در آب شمر آمیخته اند  
[ص ۱۲۰]

«گوزن: جانوری است دشتی که سرون او دوشاخه بود و اهل هند «سبایر» خوانند» (ص ۳۱۵). صورت اصیل این واژه «سابر» است که در نسخ معتبر (۲۴۶۱: ب ۱۸۲؛ ۱۸۰: ص ۳۱۴) نیز آمده است.

رعد سپیدمهره خورشید ابردست بر بوقییس لـرزه به آوا برافکند  
[ص ۱۳۵]

«سپیدمهره: نای ترکی و مهره دریایی که از دمیدن، از او آواز بلند می خیزد و اهل هند آن را «سنگه» گویند و نصاری آن را بدمند» (ص ۲۹۱). صورت اصیل واژه «سنگه» است که های آن دمشی به شمار می رود. این لغزش در موضع دیگری نیز دیده می شود:

قحط وفاست در بنه آخرالزمان دردم سپیدمهره وحدت به گوش دل  
هان ای حکیم پرده عزلت بساز هان خیز از سیاه خانه وحشت به پای جان  
[ص ۳۰۸]

«سپیدمهره: نای ترکی و مهره دریایی که وقت جنگ آن را بدمند و از او آواز مهیب و بلند خیزد و اهل هند آن را «سانگه» گویند» (ص ۵۲۳). همچنین در نسخه شماره ۲۴۶۱ دانشگاه (ب ۵۱) صراحتاً

۱۸- ضبط درست «ستنبه» است که در ادامه از آن سخن خواهیم گفت.

۱۹- این واژه در نسخه چاپی شرفنامه به صورت «اجهاجه» ثبت شده است (قوام فاروقی، ۱۳۸۵: ذیل ستنبه).



«سنگه» ضبط شده است.

هر پاسبان که طره بام زمانه داشت چون طره سربریده شد از زخم خنجرش  
[ص ۲۱۵]

«پاسبان: کنایت از ستاره است. طره بام: سر بام را گویند که بران مهچه بیرون داشت کرده باشند» (ص ۳۸۴ و ۳۸۵). به نظر ما «مهچه» تحریفی از «جهجه» است که گویا واژه‌ای هندی است: طره، چیزی از سنگ یا چوب است که بر سر و روی عمارت‌ها سازند برای محافظت باران و آن را به تازی «منطقه» گویند و در فارسی «باران‌گریز» و در عرف هند «جهجه» خوانند (رک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل طره).  
گوزباز چرخ چون طفلان به عید از بهر لعب گوز مه کرده است گوز از اختران انگیخته  
[ص ۳۹۴]

«گوز: جوز که اهل هند آن را «کهروت» خوانند. ضبط اصیل در اینجا «اکهروت» است. ظاهراً «کهروت» بدخوانی‌ای باشد که در پیوند با «را»ی پیش از آن صورت گرفته است.  
درع رستم ز سنبل آراید تیر آرش ز عبهر اندازد  
[ص ۱۲۳]

«سنبل: گیاهی است خوش بوی که زنان در سر اندازند و آن را هندو، «مهر» گویند» (ص ۲۵۰). مهردر اینجا بدخوانی «چهر» است (رک: عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۵۲۳).<sup>۲۰</sup>

## ب. تصحیح نمونه‌هایی دیگر از ضبط‌های نادرست

سرزانو دبستان است چون کشتی نوح آن را که طوفان جوش درد اوست، جودی گرد دامانش  
[ص ۲۰۹]

«یعنی از جوش درد عشق چندان بگرید که طوفان نوح خیزد و در مدّت عزلت از بردامنش چندان غبار نشیند که مانند کوه جودی انباری بزرگ برآید» (ص ۴۱۹). در شماری از نسخ «عزلت دراز» آمده (۲۴۶۱: ب ۳؛ ۱۸۰: ص ۳؛ ۳۱: ج بی ص؛ ۱۵۶۴۷: بی ص، ۷۹۶۴: ب ۲) که ضبط اصیل است. مصحح این صورت را به نسخه بدل انتقال داده است.

چو بردند اسب عمرت را عوانان فلک سخره چه جوینی زین علف‌خانه که قحط افتاده در خاننش  
[ص ۲۱۱]

آمده است: «سخره: کاری به غیر اجرت کردن» (ص ۴۴۳ و ۴۴۴). اما در اغلب نسخ به صراحت

۲۰- نگارنده برای تحقیق بهترین مبحث از برخی راهنمایی‌های دانشور ارجمند، خانم لیلا عبدی خجسته بهره‌مند شده است.

«کنانیدن» ضبط شده است که قاعداً غرایب نسبی آن سبب برگزیدن ضبط ساده و نادرست شده است. این فعل به معنای کردن فرمودن و ساختن فرمودن، به کردن داشتن دیگری را، به کاری داشتن و دستور دادن به دیگری تا کاری را انجام دهد آمده است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل کنانیدن). توجه باید داشت که شادی آبادی، لغت شناس و لغت نویس است.

بدین نان ریزه‌ها منگر که شب دارد بر این سفره      که از در یوزه عیسی است خشکاری در انبانش

[ص ۲۱۲]

«انبان: آوند چوبین که درونان‌ها و نان‌ریزه‌ها نگاه دارند» (ص ۴۴۷)، که قطعاً نادرست است و در تمامی نسخ در اختیار ما به صراحت چرمین ثبت شده و ظاهراً مصحح آن را چوبین خوانده است. در گزارش‌هایی نیز که برای انبان ذکر شده پیوند آن با چرم مذکور است: ظرف چرمی که در آن زاد ننگه دارند؛ زنبیل فقیران که از چرم می‌باشد؛ کیسه‌ای از پوست گوسفند دباغت کرده که درست از گوسفند برآورند؛ پوست بزغاله خشک کرده که درویشان در میان بندند و ذخیره در او بدارند (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل انبان).

نهاد تن پرستان را گل خندان گلخن دان      درون سوخبت و ناپاکی و بیرون در و مرجانش

[ص ۲۱۲]

«گلخن: خاکدان محلت که درو جاروب کرده محلت اندازند» (ص ۴۴۹). در بیشتر نسخ «جاروبه» دیده می‌شود که ضبط اصیل است و باید «جاروب کرده» را ساده شده آن دانست. این تحریف در سه بیت بعد نیز دیده می‌شود.

کشف در پوست میرد لیک افعی پوست بگذارد      توکم ز افعی نه‌ای در پوست چون ماندی به جامانش

[ص ۲۱۲]

«و معنی بیت آن است که پوستی را که در او سگ و جیفه داری، همچو افعی بگذارد، زیرا که از افعی کم نه‌ای که در هر سالی پوست می‌گذارد. پس تو که آدمی هستی در پوست چگونه ماندی؟ زود بگذارد که در پوست مردن صفت باخه است که سخت پشت است، یعنی از نفسانیت بیرون آید تا بر صفت روح شوی و ترک خود می‌گیری و حرص و هوا و شهوت نفسانی بگذارد» (ص ۴۵۱). در برخی نسخ «ترک خودی گیر» آمده که ارجحیت دارد و مصحح آن را بد خوانده است.

همه گیتی است بانگ هاون اما نشنود خواجه      که سیماب ضلالت ریخت در گوش اهل خدلائش

[ص ۲۱۵]

«و حاصل بیت آن است آوازه رسالت و دعوت و نبوت و معجزات و دین او در همه عالم شایع و فایض

شده است، اما خواهی که اهل خذلان، ای کافران و فلاسفه به گمراهی او را ناشنوا و کر کرده اند و غافل گردانیده اند، آن آواز را به سمع قبول نمی شنود و به دین پیغمبر علیه السلام نمی گردد و ایمان نمی آرد و بر شریعت او میل نمی کند» (ص ۴۷۰ و ۴۷۱). به باور ما ضبط اصیل «مستفیض» است که یکی از معانی آن، شایع و منتشر و فاش است (رک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل مستفیض). در نیافتن این معنی، سبب تغییر ضبط شده است. این ضبط در تمامی نسخ به غیر از نسخه ۴۱۲ مجلس (ص ۴۶) آمده و به نظر می رسد از همین نسخه وارد متن شده است.

طاق ایوان جهانگیر و وثاق پیرزن  
از نکونامی طراز فرش ایوان دیده اند  
[ص ۹۰]

«فرش: گستردنی مانند بساط شطرنجی و زیلوچه» (ص ۲۱۳). «زیلوچه» صورت ساده شده «زیلچه» است که در نسخه ۲۴۶۱ دانشگاه (ب ۲۴) آمده است. این تحریف در موضع دیگری نیز دیده می شود:

عاق رب است کوراخوانده است جای عقرب  
کز فراوست مه را برقع ز فرش عبقر  
[ص ۱۸۸]

«فرش: زیلوچه و هرفرش و گستردنی که باشد» (ص ۳۵۶).

ماه نودر سایه ابر کبوتر فام راست  
چون سحای نامه یا چون عین عنوان دیده اند  
[ص ۹۲]

«کبوتر فام: سیاه فام» (ص ۲۳۰)، در نسخ معتبر «سیاه وام» آمده که ضبط مرجح و اصیل است و به سیاه فام ساده نویسی شده است. «وام» به معنی رنگ است (رک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل وام). این تحریف در مواضع دیگری نیز دیده می شود، از جمله:

سعد ذابح بهر قربان تیغ مریخ آخته  
جرم کیوانش چو سنگ مگی افسان دیده اند  
[ص ۹۴]

«افسان: سنگ سیاه یا سبزو فام را گویند که بدان خنجر و تیغ و کارد تیز کنند و آن از مکه خیزد» (ص ۲۴۲)، که در برخی نسخ «سبزوام» آمده است (۲۴۶۱: ب ۳۳؛ ۱۸۰: ص ۶۵؛ ۳۱: ج بی ص؛ ۷۹۶۴: ص ۵۰).

در آبگینه نقش پری بین به بزم عید  
آن می کز آتش است پری وار جوهرش  
زان چون پری گرفته نمایند اهل عید  
کآب خرد ببرد پری وار آذرش  
[ص ۲۲۲ و ۲۲۳]

«و بدان که می سرخ انگوری را نقش پری از آن گفته است که چون معرمان به قوت عزیمت پری را در شیشه حاضر کنند و دهن شیشه به موم استوار کنند پری در آن شیشه سرخ فام نمایند» (ص ۳۷۴). در برخی نسخ (۴۱۲ و ۱۸۰ مجلس؛ ۲۴۶۱ و ۳۱ ج دانشگاه) «سرخ وام» است که به سرخ فام ساده نویسی شده است. و نیز:

دست قراسنقر فلک سپرافکند      خنجر آق سنقر از نیام برآمد  
[ص ۱۴۴]

آمده است: قراسنقر: پرنده ای درنده است سیاه فام که سلاطین بدان شکار کنند و نام غلامان ترکان. آق سنقر: پرنده ای است درنده سپید فام که بدان نیز شکار کنند و نام [غلامان] ترکان نیز (ص ۳۱۹ و ۳۲۰). که در نسخ معتبر «سیاه وام» و «سپید وام» آمده است. و همچنین در این بیت:

گویی صف آق سنقر آواز      بر خیل قراطغان برافکند  
[ص ۵۰۹]

«آق سنقر: نام شاه طیور است و آن پرنده درنده سپید فام است که بدان ملوک شکار کنند و آن در زمین ترکستان بود. و قراطغان: نام پرنده درنده سیاه فام که ملوک بدان شکار بازند و این هر دو لفظ مرکب اند» (ص ۷۶۰). در اینجا نیز «سپید وام» و «سیاه وام» در نسخ اصیل دیده می شود.

بر چادر کوه گازرآسا      از داغ سیه نشان برافکند  
[ص ۵۰۹]

«رسم است که گازران برای نشانه برجامه داغ سیاه کنند. و اینجا از داغ سیه، سبزه پژمرده و سیاه شده مراد است که بعد گداختن برف بر زمین پیدا می آید و زمین بی سبزه نیز از زیر برف پیدا می آید و آن سیاه فام نماید» (ص ۷۶۱). می بینیم که عدم تأمل مصحح چگونه سبب ساز یک رشته تحریف در متن شده است.

شب عقد عنبرینه گردون فروگسست      تا دست صبح غالیه سازد ز عنبرش  
[ص ۲۱۵]

«عقد عنبرینه: گلوبندهای زنان که از مروارید و مهره های عنبر اشهب بسازند و در گلوبندند و در اینجا کنایت از ستارگان و اندکی تاریکی صبح است» (ص ۳۸۶). در اینجا بد خوانی و تحریف برجسته ای به متن راه یافته است، زیرا صورت اصیل کلام «گلوبند و هار زنان» است. آشکار است که کاتبان معنای «هار» را در نیافته اند. هار از واژه های هندی است به معنی رشته مروارید و گردبند و گلوبند است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل هار). در معنی بیت نیز این واژه تحریف شده است: «و معنی بیت

آن است که شب به وقت صبح صادق مرواریدهای عنبرینه گردون را بشکند تا صبح به دست خود مهره‌های او را با غالیه بساید و عطر سازد» (ص ۳۸۶). ظاهراً در اینجا ضبط «مروارید و هار عنبرینه» بوده که البته در نسخ معتبر تنها «هار عنبرینه» آمده است. این تحریف در موضع دیگری نیز دیده می‌شود:

مهره خراَنکِه بر گردن نه در گردن بود      به ز عقد عنبرین خوانم چه بی معنی خرم  
[ص ۲۵۰]

«عقد عنبرین: آنها را گویند که از مرواریدهای بزرگ و مهره‌های عنبر اشهب بسازند و آن را زنان در گُلوی خود بندند» (ص ۵۰۷). «آنها را» بدخوانی آشکاری است از «آن هار را». به علت رسم الخط پیوسته و عدم آشنایی با واژه «هار» چنین ضبط نادرست و بی معنی‌ای به متن راه یافته است.

تا پخته نیست مردم شیطان وحشی است      جوتا که هست خام غذای خراست و بس  
و آن دم که پخته گردد سلطان انس و جان      چون پخته گشت شربت عیسی ناتوان  
[ص ۳۱۳]

«و تخصیص به عیسی علیه السلام از آن کرده است که معجزه او از جنس طبیعی بود و آن برای ابرص و آکمه و احیاء اموات است» (ص ۵۴۹). که ضبط درست «ابراء» است به معنی به کردن از بیماری، از بیماری رها نیدن، شفا بخشودن و خوب کردن: چون عیسی علیه السلام ابراء آکمه و ابرص کرد... (رک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل ابراء).

قوَت مرغ جان به بال دل است      قیمت شاخ گزبه زال زر است  
[ص ۶۶]

«گز: درختی است که از شاخ او چوبه تیرو گرز راست کنند» (ص ۱۷۷). ضبط «تیرو گرز» بی وجه است. در بعضی نسخ «تیرو گز» ثبت شده که به نظر می رسد ضبط اصیل باشد، زیرا «گز»، قسمی تیر بوده است: نوعی تیری پرو پیکان که دوسر آن باریک و میان آن گنده می باشد و بدان بازی کنند و این قسم تیراندازی را «گزاندازی» گویند (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل گز). در اینجا صورت «تیر گز» نیز به ذهن متبادر می شود، ولی نسخ ما آن را تأیید نمی کند.

کشت امید چون نرویانند      گریه کوفتح باب هر نظر است  
[ص ۶۶]

«فتح باب: نظر دو کوکب با همدیگر که خانه‌های ایشان مقابل یکدیگر باشند، چنانکه عطار که خانه او برج جوزاست ناظر باشد به مشتری که خانه او برج قوس است و مقابل برج جوزاست و چون این

شکل واقع شود، باران و برق افتد و اول باران که بارد آن را نیز فتح باب گویند» (ص ۱۷۸). در برخی از نسخ، «برف» آمده که ضبط اصیل است و مصحح به جهت عدم تحقیق در باب یک اصطلاح نجومی، صورت مرجح را در نسخه بدل ذکر کرده است. ابوریحان می نویسد: «هرآن دو کوکب که خانه های ایشان به مقابله یکدیگرند چون میان ایشان اتصال بود او را فتح باب خوانند ای گشادن در، پس اتصال قمریا آفتاب به زحل فتح باب خوانند، دلیل باران و برف آرمیده بود... (بیرونی، ۱۳۸۶: ۴۹۸ و ۴۹۹). این تصحیف در موضع دیگری نیز دیده می شود:

به تخم بوالبشر و خشکسال هفت هزار      به سال پانصد آخر که کرد فتح الباب  
[ص ۵۱]

«فتح الباب: اول باران که بعد خشک سال بیارد، وقتی که دو کوکب که خانه هایشان مقابل یکدیگر باشند با همدیگر ناظر شوند، چنانکه مثلاً خانه مشتری، قوس است و خانه عطارد، جوزاست که از قوس هفتم خانه است، چون میان ایشان نظر تثلیث یا تسدیس و جزآن واقع شود، در آن وقت بالخاصیت باران بارد و برق افتد و این شکل را فتح الباب خوانند» (ص ۱۳۰ و ۱۳۱).

گه با چهار پیرزبان کرده در دهن      گه با دو طفل در دهن افکنده ریسمان  
[ص ۳۱۱]

«و معنی بیت آن است که پیغامبر علیه السلام گاهی در حالت تشنگی، زبان مبارک در دهن چهار یار کرد تا تشنگی ایشان فرونشست و گاهی برای نگاهداشت خاطر هر دو جگرگوشه رشته ریسمان در دهن خود کرد و خود را بر طریق مرکب ایشان ساخت» (ص ۵۵۷ و ۵۵۸). در برخی نسخ «نبتسه» آمده (۲۴۶۱: ب ۵۲؛ ۱۸۰: ص ۱۲۴) که ضبط اصیل است. در نسخه ۷۹۶۴ (ب ۹۵) «نبتسه» ثبت شده که تصحیف و تحریفی از همین «نبتسه» است. نبتسه را به معنی دخترزاده دانسته اند (رک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل نبتسه). این ضبط و تحریف شاهد دیگری نیز در این تصحیح دارد:

گر آن کیخسرو ایوان نور است      چرا بیژن شد این در چاه یلدا  
[ص ۲۴]

«کیخسرو: نام پادشاهی است و او پسر سیاوش بن کیکاوس بوده است و نبیره دختری افراسیاب بود» (ص ۸۳)، که در اینجا نیز صحیح «نبتسه» است.

به تلخ و ترش رضا ده به خوان گیتی بر      که نیشتر خوری ار بیشتر خوری حلوا  
[ص ۷]

«سودا از خون فاسد، و اخلاط سوخته از خوردن حلوا زیادت گردد و از خوردن ترشی و تلخی نقصان

شود» (ص ۶۵). که صورت صحیح آن چنانکه در نسخ معتبر آمده (۲۴۶۱: ب ۶۶؛ ۱۸۰: ص ۱۲۶) چنین است: «سودا از خون فاسد و اخلاط سوخته حادث گردد و خون فاسد و خلط سوخته از خوردن حلوا زیاد گردد و از خوردن ترشی و تلخی نقصان شود». توضیحاً باید افزود که سودا را به دو نوع طبیعی و غیرطبیعی تقسیم کرده‌اند، نوع دوم سودایی است که از سوختن و احتراق سایر خلط‌ها (خون، صفرا و بلغم) به وجود می‌آید (ر.ک: رازی، ۱۳۸۷: ۷۳؛ الاخوانی البخاری، ۱۳۴۴: ۳۵ و ۳۶؛ ابن سینا، ۱۳۸۵: ج ۱: ۳۹). چنین لغزشی در موضع دیگری نیز دیده می‌شود:

کلکت طبیب انس و جان تریاک اکبر در دهان      صفرایی لیک از دهان قی کرده سودا ریخته  
[ص ۳۸۰]

«سودا: علتی است که از خلط حادث گردد و گونه مردم را سیاه گرداند. و خلط: خون سوخته و فاسد شده را نیز گویند...» (ص ۶۸۰). مصحح دچار بدخوانی شده، زیرا ضبط اصیل چنین است: «سودا: علتی است که از خلط حادث گردد و گونه مردم را سیاه گرداند و خلط و خون سوخته و فاسد شده را نیز گویند...».

فرنجهک و ارشان بگرفته آن دیو      که سربانی است نامش خورخجیون  
[ص ۳۱۹]

«فرنجهک: دیو سیه که مردم را در خواب فروگیرد» (ص ۵۸۲). «سیه» تحریف و تصحیفی از واژه «ستنبه» است، ستنبه یا استنبه همان دیو خواب، کابوس یا فرنجهک است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل ستنبه؛ همان: ذیل استنبه). شارح در مفتاح الفضلاء نیز فرنجهک را دیو ستنبه گزارش کرده است (شادی آبادی، بی تا: ب ۷۰).

کحلی چرخ از سحاب گشت مسلسل به شکل      عودی خاک از نبات گشت مهلهل به تاب  
[ص ۴۲]

«و معنی بیت آن است که کحلی چرخ، ای روی آسمان از ترکیب ابر معلق مانند جامه مسلسل نمودن گرفت و عودی خاک، ای گونه روی زمین از رستنی‌ها مانند مهلهل تابان و رقیق می‌نمود» (ص ۱۵۶ و ۱۵۷). ضبط اصیل «مخلق» است که به معنای نیک تشکیل شده و به طور کمال صورت بسته شده باشد (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل مخلق) و در تقابل با «مهلهل» (سست بافته شده) قرار دارد.

مجلس غم ساخته و من چوبید سوخته      تا به من راوق کند مژگان می پالای من  
[ص ۳۲۰]

«بید: درختی بی بار است. چون خواهند که شراب انگوری را راوق کنند، ای صاف کنند، چوب بید

را بسوزند و انگشت‌های او در خم شراب انگوری درآرند، بعد چند روز آنچه صاف بود بالا برآید و آن را راوق خوانند و آنچه که دراو ثقل بود در ته خم نشینند و آن را دُرد خوانند (ص ۵۸۶ و ۵۸۷). در اینجا نیز دو تحریف و تصحیف روی داده است: اول آنکه «کدر» به صورت تحریف شده «که در» ثبت شده است، در حقیقت «کدر و...» را «که در او...» خوانده‌اند. و دوم «ثقل» که قطعاً تصحیف و بدخوانی «ثفل» به معنای دُردی و ته نشین باده و مانند آن است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل ثفل).

هاره واقصه واقصه آن راه شویم که ز برکه‌ش بر که برکه سینا بیند

[ص ۹۶]

آمده: «هاویه: نام دوزخی واپس» (ص ۳۳۱). در اینجا «واپس» تصحیف و تحریفی از «وآتش» است، زیرا یکی از نام‌های آتش، هاویه است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل هاویه).

باز ز زین ز برایت و دستارچه نیز آفتابی به شب آراسته عمدا بیند

[ص ۹۷]

«دستارچه: علم جامه که برنیزه او بزند» (ص ۳۳۳). آشکار است که «او بزند» تصحیف و تحریف «آویزند» است.

بلبل نه‌ام که عاشق یاقوت و زریوم بر شاخ گل حدیث تمنا برآورم

[ص ۲۴۵]

پیدا است که ضبط شگفت «زریوم» تحریف «زر بوم» است، مصحح حتی به در گزارش شارح نیز تأمل نکرده است: «از یاقوت، گل لعل مراد است و از زر، آن زردی مراد است که در میان گل لعل می‌باشد. یعنی دوستدار و شیفته شراب سرخ که به گل سرخ می‌ماند و زر که به زردی گل سرخ می‌ماند، نه‌ام» (ص ۴۹۵).

گرچه خرد در خطاست بر خط می‌دار سر تا خط بغداد ده دجله صفت جام جم

[ص ۲۶۰]

پیدا است که ضبط اصیل جز «در خط است» نیست، قیاس کنیم با شرح: «در خط شدن: عبارت از اندیشمند و بی‌هوش شدن و رنجیدن» (ص ۵۲۴).

دریای گندنارنگ از تیغ شاه گلگون لعل پیازی از خون یک‌یک پشیز والش

[ص ۲۲۸]

«گندنا: سبزه‌ای که در پیازی می‌کارند و آن سبزه‌ای است که در طعام بخورندش و تیغ و خنجر را شعرا



بدو تشبیه کنند» (ص ۴۰۷). پیداست یای اضافه در «پیزی»، همان «می» در «می کارند» است که گرفتار بدخوانی شده است.

بیست و یک پیکر که از سقلاب دارد خیل تاش      گرد راه ظِل او تا قیروان افشانده اند  
[ص ۱۰۷]

«ظِل» در اینجا تحریفی از «خیل» است: «و معنی بیت آن است که بیست و یک پیکر شمالی که هم خیل اهل سقلاب اند نیز در رکاب آفتاب روان شدند و غبار لشکراو را تا قیروان افشانده اند، ای غبار لشکر مذکور تا به مغرب رسید» (ص ۱۹۰).

چون ز تاریکی به بلغار آمد قنذر فشانند      اهل بابل بر رهش نزل گران افشانده اند  
[ص ۱۱۰]

«تاریکی: ظلمات را گویند که دارا و اسکندر به طلب آب حیات رفته بود» (ص ۱۹۹). ضبط اصیل در اینجا «در او / درو» است که در نسخ معتبر نیز دیده می شود.

فلک به پیش رکاب وزیر هارون رای      نطق بسته به هارونی آید اینت عجاب  
[ص ۴۹]

آمده است: «از هارون که در مصراع اول است، برادر مهتر موسی علیه السلام مراد است که وزیر موسی علیه السلام بود. و از هارون که در دوم مصراع است پاسبان مراد است» (ص ۱۲۳). در نسخ معتبر «پیک و پاسبان» آمده که ضبط مرجح است، شارح پیک را سنگ! خوانده و آن را در نسخه بدل ذکر کرده است.

به تاب یکسر ناخن قواره مه را      دو شاخ چون ناخن فرانمود به تاب  
[ص ۵۱]

«تاب»: روشنی و پنج» (ص ۱۳۲)، صورت شگفت «پنج»، تصحیف «پیچ» است.

به دقّه جد و ماسوره و کلاوه و چرخ      به آبگیر و به مشتوت و میخ کوب و طناب  
[ص ۵۴]

«مشتوت: آلت بافتن پنبه جولاهه که برای بافتن ساخته و بر چوبی پیچیده باشد و آن از ابریشم بود» (ص ۱۴۵). در نسخ معتبر به جای این واژه ها «تنته» آمده (۲۴۶۱: ب ۱۴۲؛ ۱۸۰: ص ۱۵۶۴۷: بی ص) که ضبط اصیل است. هم توضیح شارح آن را تأیید می کند و هم تحریف آن در مواضعی دیگر از شرح:

گویی که خرمگس پرد از خان عنکبوت بر پر سبزرنگ غبیرا برافکند  
[ص ۱۳۴]

«خان عنکبوت: خانه عنکبوت»، «خانه» آشکارا تحریف تنته است. و نیز:

یا در آن خانه مگس گیران سرخ زنبور کافر اندازند  
[ص ۴۶۶]

«خانه مگس گیران: در اصل تنتنه عنکبوت را گویند و اینجا کنایت از آتشدان مشبک دار است» (ص ۷۵۰). چنانکه پیداست «تنتنه» بدخوانی و تحریفی از تنته است که آن را تار و تنیده عنکبوت گزارش کرده اند (رک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل تنته). گفتنی آنکه در برخی از نسخ (۲۴۶۱: ب ۱۷۵؛ ۱۴۲۰۴: ب ۲۰۲) «تنه» ذکر شده که آن نیز صحیح است، اما ضبط نادرست بیشتر تنته را تأیید می کند. تنه در موضع دیگری از شرح حاضر به کار رفته است:

به اژه پدر و مثقب و کمانه و مقل به نایژه و به مکوک و به تار و پود ثیاب  
[ص ۵۴]

«تار: تنه بود و آن ریسمان که به ماسوره پیچند و بدان جامه بافند و آن ضد پود است» (ص ۱۴۶). در اینجا نیز در نسخ معتبر «تنتنه» ضبط شده است.

به لوح پای و به پاچاه و قرقربکره به خط مهره گردون و پره دولاب  
[ص ۵۴]

«پاچاه: کوک مربع که بافنده پای های خود در او درآورد و جامه بافد» (ص ۱۴۶). حال آنکه صورت درست «کوک»، «گوک» به معنای گو (چاله) کوچک. در باب پاچاه گفته شده است: «گوی باشد که بافندگان گاه بافندگی پای در آن آویزند» (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل پایچال). گفتنی است در برخی نسخ نیز «گوی» آمده که قاعدتاً صحیح است. این تصحیف در مواضع دیگری نیز دیده می شود:

فرضه عسقلان و نیل از شط مفلحان و کُر هست خراس پارگین از سمت مزوری  
[ص ۴۲۵]

«پارگین: آب گنده که از غساله در کوک جمع شود» (ص ۷۴۶).

گوزباز چرخ چون طفلان به عید از بهر لعب گوز مه کرده است گوز از اختران انگیخته  
[ص ۳۹۴]

«گو: کوک خرد که کودکان بر زمین بکاوند» (ص ۶۳۳). و نیز:

صیدگاه شاه جان‌ها را چراگاه است از آنک  
هم در او افعی گوزن آسا شده تریاک‌دار  
لخله روحانیان بینی در او بعراضبا  
هم گوزنانش چو افعی مهره‌دار اندر قفا  
[ص ۱۹]

«گوزن: دابه‌ای است دشتی که در کوه ماند و مار را بخورد، چون زمانی بگذرد چشمان او سرخ شوند و از آن اشک روان شوند و نزدیک هر دو بیغوله چشم او دو کوک باشد، آن اشک که تریاک است در آن کوکها جمع شود» (ص ۱۱۴ و ۱۱۵).

کلکت طبیب انس و جان تریاک اکبر در دهان  
صفراپی لیک از دهان فی کرده سودا ریخته  
[ص ۳۸۰]

«سودا: علتی است که از خلط حادث گردد و گونه مردم را سیاه گرداند و خلط و<sup>۲</sup> خون سوخته و فاسد شده را نیز گویند که در سرمی پیوندد» (ص ۶۸۰). «سر» در اینجا قطعاً تحریفی از «سپرز» است که قدما آن را جای سودا دانسته‌اند (رک: ابن سینا، ۱۳۸۵: ج ۱: ۳۹).

تیغ تو عذرای یمن، در حله چنیش تن  
چون خرده دَر عدن برتخت مینا ریخته  
[ص ۳۸۰]

«معنی بیت آن است که ای ممدوح! تیغ تو گویی دختری یمنی است که حله چینی، ای حریر سبز منقش در اندام خود پوشیده است و نقوش آن حله، ای گوهرهای تیغ بر صفحه تیغ چنان می‌نمایند که گویی ریزه‌های مروارید عدرا بر تخته کبود جوهری ریخته‌اند» (ص ۶۸۲ و ۶۸۳). ضبط اصیل در اینجا «عدنی» است که صفت مشهوری برای مروارید است. عدن از مکان‌های استخراج مروارید بوده است (رک: حدود العالم، ۱۳۸۳: ۴۳۸؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۵۰؛ الحموی، ۱۳۹۷: ذیل عدن).

چشمه خضر ساز لب از لب جام گوهری  
کز ظلمات بحر جست آینه سکندری  
[ص ۴۱۹]

«شبی آمدند و آن آینه را برکنند و در آب دریا انداختند. چون اسکندر را از آن حال خبر شد، حکما را طلبید و چاره کار ایشان پرسید، ایشان سنگ مغناطیس طلبیدند و در ته کشتی چسبانیدند» (ص ۷۲۲). در برخی نسخ «چسبانیدند» آمده که صورت مرجح است. این ضبط در موضع دیگری نیز ساده شده است:

چون روغن طلق است طل بحردمان زیبق عمل خورشید در تصعید و حل آتش در اعضا داشته  
[ص ۳۸۴]

«تصعید: بلندی گرفتن و در اصطلاح کیمیاگری زرنیخ و سیماب و جزآن که در دو کتوره و یا در دو  
دیگ مهر کرده بر آتش نهند تا از کتوره و یا دیگ زیرین برآید به کتوره و دیگ زیرین بچسبد» (ص ۲۲۲)،  
که صورت اصیل «بچفسد» است.

عید است و آن عصیر عروسی است صرع دار و آنکه خزام معزم عید است بهر صرع  
کف بر لب آوریده و آلوده معجرش بر برگ زر نوشته طلسم مزعفرش  
[ص ۲۲۲]

«طلسم: تعویذ مزعفر، تعویذی که به زعفران نبشته باشند» (ص ۳۷۱). افتادگی ای در کلام روی داده،  
زیرا اصل سخن چنین است: «طلسم: تعویذ، و طلسم مزعفر: تعویذی که به زعفران نبشته باشند».

بودی به روز عید نفس های روزه دار منقار برقنینه و پر بر قلدح بماند  
مشکین کبوتری ز فلک نامه آورش کامد همای عید و نهان شد کبوترش  
[ص ۲۲۲]

بنابر گزارش شارح، ضبط باید «برون عید» باشد که از قضا ضبط اصیل این بیت است: «و معنی هر  
دو بیت آن است که پیش از روز عید فطر، دم های روزه دار مشکین کبوتری بود که از بالا برمی آمد و از  
پادشاه حقیقی برصایم، مکتوب نجات می آورد...» (ص ۳۷۳).

می و مشک است که با صبح برآمیخته اند یا به هم زلف و لب یار درآمیخته اند  
[ص ۱۱۶]

«امام خاقانی رحمة الله علیه سرخی و روشنی صبح را به می سرخ و لب یار نسبت کرده است و تاریکی  
شب را - که اندکی در وقت صبح مانده است - به مشک و زلف یار منسوب گردانیده است و بر طریق  
تجاهل می گوید که: سرخی و سیاهی که برافق مشرق پیدا آمده است، می سرخ و مشک سیاه است  
که مدبران قضا و قدر با صبح آمیخته اند یا زلف یار است که با هم آمیخته اند». در نسخه بدل «زلف  
و لب یار» آمده که قطعاً ضبط اصیل است. ضبط مصحح محور تصویری و معنایی کلام را تخریب  
می کند.

تا گشاده ششدر سی مهره ماه صیام غلغلی زین هفت رقعۀ باستان انگیخته  
[ص ۳۹۳]

«ششدن: در بساط نرد خانه‌ای را گویند که چون مهره در او بود، حریف ششدر خانه رهگذر او را به مهره‌های خود بندد تا آن مهره محبوس گردد و روان شدن نتواند و حریف بازی ببرد و فره کند» (ص ۶۲۸). در شماری از نسخ چنانکه در نسخه بدل نیز دیده می‌شود، «شش» ثبت شده که ضبط اصیل است.

گوزباز چرخ چون طفلان به عید از بهر لعب      گوز مه کرده است گوز از اختران انگیخته  
[ص ۳۹۴]

«گو: کوک خرد که کودکان بر زمین بکاوند و چند جوز به شرکت دیگران یکی کوک به دست گیرد و از مسافت دو سه گز پرتاب کند...» (ص ۶۳۳). صورت صحیح این ضبط عجیب «کودک» است!

ازلبت چون گلشکر خواهم که داری در جواب      زهر کان در سنبل است از نارदान انگیخته  
[ص ۳۹۵]

«سنبل: گیاهی است خوش بوی که زنان آس کرده در سر خود آلاینند و از سنبل در اینجا خط زلف معشوق مراد است» (ص ۶۳۷). ضبط مرجح، «خط لب معشوق» است، قیاس کنیم با شرح: «یعنی مانند تلخی که در سنبل است که بر لب‌های تورسته است و آن سبلیت نودمیده است» (ص ۶۳۷).

جان پیشکشت سازم اگر پیش من آیی      دل روی نمایت دهم از روی نمایی  
[ص ۴۳۴]

«روی نما: هدیه زری را گویند که وقت جلوه شه مر مشاطه را انگشتی زریا مهر زریا نقره می‌دهد تا از روی عروس به شه بنماید» (ص ۷۱۸). «زری» قطعاً نادرست است، هم بر اساس معنی «روی نما» و هم بر پایه آنچه شارح در معنی بیت گفته است: «و اگر روی به من نمایی بدل هدیه روی، دل خود را به تو بدهم» (ص ۷۱۸).

او در سخن از نابغه برده قصب السبق      چون خسرو نعمان کرم از حاتم طایی  
[ص ۴۳۶]

«نعمان: نام پادشاهی مسیحی است» (ص ۷۱۸). ضبط اصیل در اینجا «سخی» است!

شش سال دگر قران انجم      هر هفت رسد به برج میزان  
در آذر و مهرگان ببینم      با بیست و یک قرانش ببینم  
[ص ۲۶۷]

«از بیست و یک قران، پیوستن زهره و عطارد مراد است که آن را قران سفلتین گویند» (ص ۵۴۰ و ۵۴۱).

«سفلتین»، تصحیفی از «سفلین» است، دو اختر زهره و عطارد را «سفلین» (دو سفلی می‌نماید)، زیرا فلک آن‌ها زیر فلک خورشید است. سه کوکبی است که در پایین تراز فلک خورشید قرار دارند: زهره، عطارد و ماه، و این سه را کواکب سفلیه می‌گویند؛ در برابر کواکب علویه که بر تراز خورشید قرار گرفته و عبارتند از: زحل، مشتری و مریخ (رک: خوارزمی، ۱۳۸۹: ۲۱۷؛ رک: بیرونی، ۱۳۸۶: ۷۹ و ۸۰).

پرچین به باغ پروین بل پرنسراطر بومش فضای گردون، دیوار خط محور  
[ص ۱۹۲]

«پرچین»: خاری است که برای محافظت باغ برگرد درختان از خارها نصب کنند (ص ۳۶۴ و ۳۶۵). واژه «خاریست» به شکل نوشتاری «خاریست» تصحیف شده و به متن راه یافته است. یک آشنایی مختصر با واژه پرچین و یا رجوع به فرهنگ‌های لغت می‌توانست سبب سازد دوری از این لغزش شود: حصاری باشد که از خار و خلاشه و شاخ درختان بردور باغ و فالیزو کشت زار سازند؛ خاریست (رک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل پرچین).

مهدی صفت شهنشاه، امت پناه داور جان بخش چون ملکشه، کشورستان چوسنجر  
[ص ۱۹۳]

«مهدی: مهتر عیسی علیه السلام و مردی از آل علی رضی الله عنه که با دجال حجت کنند و احیای دین اسلام کند و حاکم کشور هفتم حصه زمین ربع مسکون که عرب آن را اقلیم خوانند» (ص ۳۶۶). صورت بسامان این توضیح آشفته چنین است: «مهدی: مهتر عیسی علیه السلام و مردی از آل علی رضی الله عنه که با دجال حجت کنند و احیای دین اسلام کنند. داور: حاکم. کشور: هفتم حصه زمین از ربع مسکون که عرب آن را اقلیم گویند».

کی طرفه گرعده و شد مجذوم طرفه تر آنکه افعی شده است رمحت زافعیش می‌رسد ضر  
[ص ۱۹۴]

در شرح مجذوم و دیگر الفاظ هم‌ریشه آن را با «ز» ثبت شده است! مانند: «مجزوم: صاحب جزام ای پیسی. نوعی از مار است و خاصیت او آن است که چون مجزوم آن را ببزد و بخورد، جزام دفع شود» (ص ۳۶۷).

زین خامه دوشاخی اندر سه تا انامل من فارد جهانم ایشان زیاد منکر  
[ص ۱۹۴]

«معنی بیت آن است که امام خاقانی رحمة الله علیه در ستایش خود و مذمت شعرای آن عصر می‌گوید که به واسطه قلم که در سرانگشت من است، در خطاطی و نبشتن فارد جهان هستم و نظیر ندارم و

دیگر شاعران که هم عصر من اند مانند زیاد منکرو زشت و کار ایشان غیبت و فسادکاری و تهمت‌گویی است» (ص ۳۶۷ و ۳۶۸). باید گفت که «سرانگشت»، صورت تحریف شده سه انگشت است، همان «سه تا انامل» که در بیت دیده می‌شود.

گاو سفالین که آب لاله ترخورد  
ارزن ز زینش از مسام برآمد  
[ص ۱۴۴]

«ارزن: غله‌ای مانند کال سرخ و عرب آن را «وخنه» گویند» (ص ۳۱۸). ضبط «وخنه» نادرست است و صورت اصیل آن «دخن» است (رک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل دخن). ضبط ما بر اساس نسخه ۲۴۶۱ (ب ۱۹۶) است.

گوهر جان وام کردم از پی تحفه  
پیش چنین تحفه کومیمه عقل است  
تحفه بزرگ است از آن به وام برآمد  
واحزن از جان بومتمام برآمد  
[ص ۱۴۵]

«واحزن: آه غم و اندوه و آهی که به حسرت زنند» (ص ۳۲۲). «غم و اندوه»، بدخوانی و تحریف «غم اندوده» است که صفتی برای آه باشد، «واحزن» و «واحزنا» آهی است که به هنگام و از سرغم و اندوه برمی‌آورند (رک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل واحزن).

در بر بلبله فواق افتد  
کز دهان آب احمر اندازد  
[ص ۱۲۳]

«فواق: علتی است که خون زاید حادث گردد و صاحب علت را هلاک برآید و خون قی کند» (ص ۲۴۹). «هلاک» تحریفی از «هلاک» است که آن را به معنی جستن گلو و فواق دانسته‌اند (رک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل هلاک). و اما در برخی نسخ، «هکک» آمده که آن را چنین گزارش کرده‌اند: جستن گلو باشد که به عربی فواق خوانند (رک: همان: ذیل هکک). دور نیست که این ضبط مرجح باشد. همین ضبط در موضع دیگری نیز آمده است (ص ۴۷۳). ولی ضبط هلاک، تناسب بیشتری با هلاک دارد.

درع رستم ز سنبل آراید  
تیر آرش ز عبهر اندازد  
[ص ۱۲۳]

«سنبل: گیاهی است خوش‌بوی که زنان در سر اندازند» (ص ۲۵۰). به نظر می‌رسد که باید بعد از «زنان» عبارت «آس کرده» را افزود، این عبارت نه تنها در نسخ مضبوط است، بلکه در مواضع دیگری از شرح برای سنبل به کار گرفته شده است: «سنبل: گیاهی است خوش‌بوی مشابه به موی که زنان آس کرده و در سر اندازند» (ص ۳۹۵). و: «سنبل: گیاهی است خوش‌بوی که زنان آس کرده در سر خود آلایند» (ص ۶۳۷).

آه من سازد آتشین پیکان تا بر این دیوگوهر اندازد  
[ص ۱۲۳]

«بدانکه چون دیو بر فلک برای استراق سمع، ای برای شنیدن اخبار آسمانی، پس شهاب را فرمان می‌شود که آتش بزند بروی از کرهٔ اثیر تا بگریزد و دیو فرومی‌افتد کما قوله تعالی: «فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ». و معنی بیت آن است که وقت صبح من از کرهٔ آتشین پیکان می‌سازم و بر این آسمان که دیو اصل است می‌زنم تا سوخته و مجروح گردد چنانکه دیواز شهاب» (ص ۲۵۱). چنانکه پیداست «کره»، تحریفی از «آه» است. شاعر ما آه خود را به جهت نفوذ و گرمی به پیکانی آتشین مانند ساخته است.

چون کشد قوس جوزه‌رسوی که ز جوزای ازهر اندازد  
[ص ۱۲۵]

«یعنی گویی هر دو دست ممدوح جوزای روشن است و تیر او جوزه‌راست که از جوزا می‌اندازد. و بدانکه قوس و جوزه‌الفاظ متناسب‌اند (ص ۲۵۳). «و جوزا» پیش از «الفاظ» افتاده است.

یاری از کردگار دان که رسول خاک در روی کافر اندازد  
[ص ۱۲۵]

«قصهٔ این بیت چنان است که چون پیغمبر علیه السلام از مکه به سوی مدینه هجرت کردند و از خانه روان شدند، ابوجهل و چند کافران به قصد ذات مبارک آن حضرت در کوچه نشستند. چون پیغمبر علیه السلام را دیدند، برخاستند و قصد ذات مبارک او کردند. پیغمبر علیه السلام پاره‌ای خاک برگرفت و بر طرف ایشان انداخت به اذن الله تعالی همه کور شدند تا پیغمبر علیه السلام با یارانش دلیل یافتند و بیشتر شدند کما قوله تعالی: «وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَ لَكِنَّ اللَّهُ رَمَى» (ص ۲۵۴). صورت اصیل واژهٔ «دلیل»، «ویل» است، توضیحاً باید افزود که یکی از معانی «ویل»، فتح و ظفر است و نیز فرصت و وقت یافتن کاری به مراد خویش، هنگام یافتن کاری به مراد (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل ویل).

شه چو چوگان زند سلیمان وار جفت و طاق سپهر درشکند  
زین بر آن باد صرصر اندازد جفته‌ای کان تکاور اندازد  
[ص ۱۲۶]

«جفت: تیزی پای طاق و آن را جفت مقوس نیز گویند» (ص ۲۵۵). به نظر می‌رسد «تیزی پای»، تصحیف «تیزی پای» باشد که در برخی نسخ نیز آمده (۲۴۶۱: ب ۲۳۰؛ ۱۸۰: ص ۳۶۵) و به معنی محل تیزی است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل تیزنا).

آتش قندیل بنشست، آب سبحه هم برفت کاتش و آب از قدح، قندیل دیگر ساختند  
[ص ۱۱۱]



«از آب که در مصراع ثانی افتاده است، آب صاف نیز مراد تواند بود از آنکه بعضی شاربان چون شراب سخت تیز و گرم می، بینند قدری آب در وی می اندازند، آنگاه می خورند (ص ۲۶۲ و ۲۶۳). در متن بدخوانی روی داده، زیرا باید «می بینند» ثبت شود.

چندان بمان که ماه نوآید عیان ز شرف  
وز سوی غرب صبح تلالا برافکند  
[ص ۱۴۰]

«در این بیت دعای تأیید است در حق ممدوح و چون روز قیامت قریب آید، آفتاب عود کند و از جانب مغرب طلوع کند و ماه نواز مشرق نمودار گردد...» (ص ۳۰۵). چنانکه می دانیم «دعای تأیید» درست است نه «دعای تأیید»، و آن دعایی باشد که آن را تعلیق کنند به چیزی که بقای او تا قیامت باشد (رک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل تأیید).

زخمه مطربان صلاهی صبح  
در زبان های مزهر اندازد  
[ص ۱۲۲]

«مزهر: بربط و آن ساز مطربان است مانند رباب یا هشت تار» (ص ۲۴۸)، «یا» در اینجا تصحیف «با» است، قیاس کنیم با: «بربط: نام ساز مطربان است مانند رباب با هشت تار» (ص ۱۰۹). همین توضیح عیناً در موضع دیگری آمده است (ص ۴۲۴). هشت تار داشتن بربط از اشارت مکرر خاقانی است:

وآن هشت تار بربط نگر جان را بهشت هشت در  
هر تار از او طوبی شمر، صد میوه هر تار ریخته  
(۳۷۸)

بربط تنی بی جان نگر، موزون به چار ارکان نگر  
هر هشت رگ میزان نگر، زهره به میزان آمده  
(۴۵۲)

بربط از هشت زبان گوید و خود ناشنواست  
زیبش گویی با گوش کرامیخته اند  
(۱۱۷)

بربط کری است هشت زبان کش به هشت گوش  
هر دم شکنجه دست توانا برافکند  
(۱۳۵)

بربط اعجمی صفت هشت زبانش در دهان  
از سر زخمه ترجمان کرده به تازی و دری  
(۴۲۷)

بربط چو سخن چینی کز هشت زبان گوید  
لیک از لغت مشکل اسرار همی پوشد  
(۵۰۰)

در خرگه دوخت روبه سرخ چون سوزن بی‌کران برانداخت  
[ص ۵۰۸]

«خرگه: خوابگاه» (ص ۷۵۸). در برخی نسخ «خرم‌گاه» آمده و در نسخی نیز «خورم‌گاه» ثبت شده که قطعاً ضبط اصیل است. توضیحاً افزود که برخی خرگاه را «جای خوشی» گزارش کرده و «خر» را در زبان پهلوی به معنی و خوشی و نشاط دانسته‌اند (رک: بهار، ۱۳۸۰: ذیل خرگاه؛ رامپوری، ۱۳۶۳: ذیل خرگاه؛ دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل خرگاه). عدم توجه به چنین مباحث فنی‌ای در تصحیح، موجب تحریف کلام شده است.

بیست و یک خیل‌تاش سقلابیش خیل دی‌ماه را شکست آخر  
[ص ۴۸۵]

«خیل‌تاش: هم خیل و چند کس که در خیل یک صاحب خدمت کنند. بیست و یک خیل‌تاش: کنایت از بیست و یک پیکر شمالی است که در فلک هشتم‌اند. و سقلاب: نام شهری است چنانکه شمال و مردمان آنجایی سرخ‌رنگ‌اند» (ص ۷۵۴). صورت اصیل این ضبط، «جانب» است که در نسخه ۲۴۶۱ دانشگاه (ب ۲۰۹) آمده است. همچنین در مواضع دیگری از شرح می‌خوانیم: «سقلاب: نام شهری است جانب شمال هم از این جهت پیکرهای شمالی را به سقلاب نسبت کرده‌اند» (ص ۱۹۰). و: «سقلاب: نام شهری است جانب شمال و آنجا ترکان ساکن‌اند و ایشان سرخ‌رنگ‌اند» (ص ۲۹۴).

بر قراسنقر اوفتاد شکست آق‌سنقر ز بیم جست آخر  
[ص ۴۸۶]

«قراسنقر: نام پرنده‌ای درنده است که بدان شکار کنند و آن سیاه‌فام است. آق‌سنقر: نام پرنده درنده سیاه‌فام است که ملوک ترک بدان شکار بازند (ص ۷۵۵ و ۷۵۶). چنانکه پیشتر گفتیم ضبط اصیل در این موارد «سیاه‌وام» و «سپیدوام» است.

به ناخن رسد خون دل بحر و کان را که بر ناخنش معن و نعمان نماید  
[ص ۱۳۱]

ضبط «بر» نه تنها با توجه به نسخ (۲۴۶۱: ب ۲۰۴؛ ج ۳۱: بی ص)، بلکه بر پایه معنی‌ای نیز که شارح از بیت ارائه می‌کند، باید «هر» باشد: «یعنی ممدوح چندان بذل و سخاوت می‌کند که هر ناخن او در سخا، مانند معن و نعمان می‌نماید» (ص ۳۲۷).

گرچه عفریت آورد عرش سیاهی نزد جم دیدنش جمشید والا برتابد بیش از این  
[ص ۳۳۸]

ضبط شگفتی است! در شرح نیز به صراحت آمده است: «عرش: تخت. سبا: نام شهری است که زنی در او پادشاهی می‌کرد و نام آن زن بلقیس بود. او را مهتر سلیمان علیه السلام نزد خود خواند و عفریت تخت او را از سبا پیش از آمدن او، پیش مهتر سلیمان آورد. چون مهتر سلیمان بلقیس را پرسید که تو این چنین تخت داری؟ بلقیس چون تخت خود را دید، متحیر ماند و گفت: «كَأَنَّهُ هُوَ» (ص ۶۰۱). ضبط ما بر اساس نسخه ۲۴۶۱ دانشگاه است (ب ۲۰۶).

خضرز توقیع توسازد تریاق روح چون به کفت برگشاد افعی زرقام فم  
[ص ۲۶۲]

در شرح بیت نیز «زرقام» آمده (ص ۵۳۱)، که تصحیف آشکاری از «زرقام» است.

بحری که عید کرد بر اعدا بر پشت ابر از غرتش درخش و ز عدل است تندرش  
[ص ۲۲۵]

«غری: غریدن... آن اسب ابری است که از سپیدی پیشانی خود برق دارد و از غریدن ای بانگ کردن رعد دارد» (ص ۳۸۲ و ۳۸۳). چنانکه پیداست ضبط بیت با آنچه در گزارش آن همخوانی ندارد. شارح ما در بیت «غریش» را مورد توجه داشته که مصحح آن را در نسخه بدل ذکر کرده است. در دیوان «غرتشن» ضبط شده، ولی ضبط مختار شادی آبادی نیز خالی از اهمیت نیست، خاصه به جهت تناسب لفظی برجسته‌ای که با «غرتش» می‌سازد. همچنین در برخی نسخ به جای «غریدن»، «غرنبیدن» ثبت شده که ضبط مرجح است.

## منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، (۱۳۸۵)، قانون، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (هه‌زار)، چاپ ششم، تهران: سروش.  
الاخوینی البخاری، ابوبکر بن ربیع، (۱۳۴۴)، هداية المتعلمين في الطب، تصحيح جلال متینی، چاپ اول، مشهد: دانشگاه مشهد.  
بهار، لاله تیک چند، (۱۳۸۰)، بهار عجم، تصحيح کاظم دزفولیان، چاپ اول، تهران: طلايه.  
بیرونی، ابوریحان، (۱۳۸۶)، التفهيم لأوائل صناعة التنجيم، تصحيح جلال الدین همایی، تهران: نشر هما.  
جبللی، عبدالواسع، (۱۳۶۱)، دیوان، تصحيح ذبیح الله صفا، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.  
جبهانی، ابوالقاسم بن احمد، (۱۳۶۸)، اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، چاپ اول، مشهد: به‌نشر.  
حدود العالم من المشرق الی المغرب، (۱۳۸۳)، ترجمه میرحسن شاه، تصحيح مریم میراحمدی و غلامرضا وره‌رام، چاپ دوم، تهران: دانشگاه الزهراء.  
یاقوت بن عبدالله، (۱۳۹۷)، معجم البلدان، بیروت: دار صادر.  
خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل، (۱۳۷۴)، دیوان، تصحيح سیدضیاء الدین سجّادی، چاپ پنجم، تهران: زوّار.  
خوارزمی، محمد بن احمد، (۱۳۸۹)، مفاتیح العلوم، ترجمه سیدحسن خدیوچم، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.

- داعی الاسلام، سید محمد علی، (۱۳۶۲)، فرهنگ نظام، چاپ دوم، تهران: دانش.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۸۶)، امثال و حکم، چاپ چهاردهم، تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۳)، لغت نامه، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- الدینوری، عبدالله بن مسلم، (۱۴۱۸)، عیون الأخبار، تحقیق، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- رادفر، ابوالقاسم، (۱۳۸۰)، «خاقانی و هند»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره صد و هفتاد و هشتم و نهم، بهار و تابستان: ۹۵-۱۱۷.
- رازی، محمد بن زکریا، (۱۳۸۷)، المنصوری فی الطب، ترجمه محمد ابراهیم ذاکر، تهران: دانشگاه علوم پزشکی تهران.
- رامپوری، غیاث الدین محمد، (۱۳۶۳): غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
- الزمخشری، محمود بن عمر، (بی تا)، الفائق فی غریب الحدیث، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم و علی محمد البجاوی، بیروت: عیسی البابی الحلبی و شرکاه.
- شادی آبادی، محمد بن داود، (۱۳۹۸)، شرح شادی آبادی بر قصاید خاقانی، تصحیح خسرو شهبایی، چاپ اول، تهران: مشق شب.
- \_\_\_\_\_، (بی تا)، شرح دیوان خاقانی، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۴۶۱.
- \_\_\_\_\_، (بی تا)، شرح دیوان خاقانی، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۷۹۶۴.
- \_\_\_\_\_، (بی تا)، شرح دیوان خاقانی، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۳۱ ج (ادبیات).
- \_\_\_\_\_، (بی تا)، شرح دیوان خاقانی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۸۰.
- \_\_\_\_\_، (بی تا)، شرح دیوان خاقانی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۴۱۲.
- \_\_\_\_\_، (بی تا)، شرح دیوان خاقانی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۴۲۰۴.
- \_\_\_\_\_، (بی تا)، شرح دیوان خاقانی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۵۶۴۷.
- \_\_\_\_\_، (بی تا)، مفتاح الفضلاء، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۴۶۷۶.
- شبحا، خلیل بن مأمون، (۱۴۲۴)، موسوعة المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی الشریف للکتب الستة، بیروت: دار المعرفة.
- عابدی، امیرحسین، (۱۳۷۴)، «شرح قصاید خاقانی»، قند پارسی، شماره نهم، بهار: ۱۴۳-۱۶۴.
- عسکری، فراست و دیگران، (۱۳۹۵)، «تحلیل سبکی اولین شرح دیوان انوری»، مطالعات شبه قاره، سال هشتم، شماره بیست و هفتم، تابستان: ۸۳-۱۰۲.
- عقیلی خراسانی، محمد حسین، (۱۳۷۱)، مخزن الأدویه، چاپ دوم، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر، (۱۳۷۸)، قابوس نامه، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ دهم، تهران: علمی و فرهنگی.
- قوام فاروقی، ابراهیم، (۱۳۸۵)، شرفنامه منبری یا فرهنگ ابراهیمی، تصحیح حکیمه دبیران، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ناظم جهان، محمد اعظم، (بی تا)، أسماء الأدویه، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، (۱۳۷۸)، شرفنامه، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ سوم، تهران: قطره.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۰)، شرفنامه، تصحیح برات زنجانی، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۹۳)، شرفنامه، تصحیح بهروز ثروتیان، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- نیشابوری، ابوسحاق، (۱۳۸۶)، قصص الأنبياء، تصحیح حبیب یغمایی، چاپ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی.